

فصل نامه پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)
معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان
سال پنجاه و دوم، دوره جدید، سال هشتم
شماره دوم (پیاپی ۳۰)، تابستان ۱۳۹۵، صص ۷۸-۵۵
تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۰۲/۰۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۲/۱۹

بازخوانی شخصیت عبدالله ابن سلام و جایگاه وی در زمان حیات پیامبر و دوره خلفا

بر اساس روایت‌ها و گزارش‌های تاریخی

دکتر امیر احمدنژاد* - زهرا کلباسی**

چکیده

بازخوانی گزارش‌های تاریخی حاکی از آن است که ابن سلام در سال نخست هجری مسلمان شد؛ اما در غزوات و رویدادهای شاخص عصر پیامبر(ص)، نقش درخور توجهی ایفا نکرد. در حالی که پس از رحلت پیامبر(ص)، با نزدیکی به دستگاه حکومت، به عنصری مؤثر تبدیل شد. چنان‌که در دوران ممنوعیت گسترش حدیث، جواز نقل روایت یافت و آشکارا از عملکرد خلفا، به ویژه در شورش علیه عثمان، دفاع می‌کرد. در مقابل، خلفا و بنی‌امیه نیز با انگیزه جایگزینی مراجع دینی ساختگی به جای اهل بیت پیامبر(ص)، به ویژه حضرت علی(ع)، با ادعای نزول فقرات متعدد وحی در وصف ایمان ابن سلام و جعل روایات مدح بی‌نظیر در شأن او، برای ارتقای جایگاه دینی سیاسی او در جامعه تلاش کردند. هدف بنی‌امیه آن بود که از حمایت دینی وی، در راستای جلب افکار عمومی استفاده کنند و پایه‌های مشروعیت خویش را تحکیم بخشند. این سیاست باعث شد که تاکنون نیز، این امر بر بسیاری از محدثان و مفسران اهل سنت و تشیع مشتبه باشد و آنان ضمن نقل روایات وی، آیات بسیاری را در شأن او بپندارند.

واژه‌های کلیدی: ابن سلام، حضرت علی(ع)، خلفا، مرجع دینی، دانشمند یهودی

* استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. amirahmadnezhad@Outlook.com

** دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول). zahrakalbasi@gmail.com

مقدمه

تأمل در آیات وحی، همواره بیانگر تعامل اسلام با دیگر ادیان توحیدی است؛ به گونه‌ای که در آیات فراوانی، به تجلیل از پیامبران بنی‌اسرائیل پرداخته و کتب آسمانی آنان ستوده شده است. در خیل عظیم آیات، موحدان پیرو تورات و انجیل به علت اهتمام به ادیان خویش ستایش یا به علت سستی در تبعیت از آن عتاب شده‌اند. در این میان، بخش درخور توجهی از فقرات وحی، به ستایش موحدان اهل کتابی اختصاص یافته است که به اسلام گرویده‌اند. بنابر مدعای برخی از صحابه و تابعین، ابن‌سلام یکی از افراد این گروه است. به گواهی نقل‌های مفسران، این عالم یهودی مسلمان شده، مصداق یا شأن نزول بیش از سی فقره از آیات وحی بوده که در نوع خود، امری بی‌نظیر و سؤال برانگیز است. اما این تنها وجه شاخص ابن‌سلام نبوده است؛ بلکه روایات اعجاب برانگیزی که در فضیلت او و الحاقش به عشره مبشره و توثیقاتی که از سوی عامه در شأن وی نقل شده است نیز، از جایگاه تأثیرگذار او خبر می‌دهد. با این همه، حضور مؤثر اما نامحسوس ابن‌سلام در وقایع دوران پس از رسول خدا(ص) و به ویژه در دوران عثمان، شخصیت او را بیش از پیش ممتاز و درخور اعتنا کرده است. ضمن آنکه واکنش دوگانه متقدمان امامیه در نقل روایات او و معاصران امامیه که با طرد ابن‌سلام، او را به بنیان‌گذاری در اسرائیلیات متهم کرده‌اند، شخصیت وی را در هاله‌ای از ابهام نهاده و آراء پژوهشگران مبنی بر سعادت یا شقاوت او را متناقض کرده است. از این رو، در این نوشتار با استفاده از روش کتابخانه‌ای تلاش شده تا با بررسی جامع منابع تاریخی، تفسیری، حدیثی و رجالی ابعاد گوناگون شخصیت ابن‌سلام کشف شده و تعارض آراء قرآن پژوهان امامیه با پژوهشگران عامه، در بستر

تاریخی حوادث صدر اسلام تا پایان حکومت حضرت علی(ع) فهم شود.

ابن‌سلام

در تاریخ و تفسیر، ابن‌سلام نامی پرتکرار بوده است؛ ولی شخصیت او همواره مهجور مانده و درباره زندگی و روایات فضایل او، در تراجم‌نگاری عامه، به اجمال بحث شده است. در منابع معاصر شیعیان، از او به عنوان یکی از عناصر واردات اسرائیلیات به اسلام یاد شده است؛ اما در این منابع نیز، بیش از زندگی‌نامه اجمالی او سخنی به میان نیامده است. از این رو، این مقاله ابتدا به بازسازی اطلاعات موجود در تراجم اهل سنت پرداخته است تا از لابه‌لای گزارش‌های تاریخی، بیوگرافی تفصیلی و حلقه نزدیکان ابن‌سلام استخراج شود؛ سپس با تکیه بر منابع تفسیری و روایی و تاریخی، به ترسیم ابعاد گوناگون شخصیت او و نقشی که در حوادث صدر اسلام ایفا کرده، پرداخته است. بنابراین در این قسمت، از رویدادهای مهم زندگی ابن‌سلام به اجمال نام برده شده و در بخش پایانی مقاله با نگاه تحلیلی، به تفصیل درباره آن‌ها سخن گفته شده است.

ترجمه ابن‌سلام

مورخان نام وی را عبدالله بن سلام بن الحارث اسرائیلی نامیده‌اند که البته پس از اسلام آوردنش، پیامبر اکرم(ص) نام او را از حصین به عبدالله تغییر داد. او را از نسل حضرت یوسف(ع) دانسته (ابن‌اثیر، ۱۴۰۹: ۱۶۱/۳؛ ابن‌عساکر، ۱۴۱۲: ۹۲۲/۳؛ ابن‌حجر، ۱۴۱۵: ۱۰۳/۴) و مکنی به ابویوسف خوانده‌اند (ابن‌حجر، ۱۴۱۵: ۳۸۲/۷). ابن‌سلام از قبیله بنی‌قینقاع بوده که بنی‌قینقاع هم پیمان القواقله از قبیله خزرجیان بود (بغوی، ۱۴۲۱: ۱۰۲/۴).

۴۳ هجری، مقارن با ایام خلافت معاویه، درگذشت (ابن‌عبدالبر، ۱۴۱۲: ۹۲۱/۳؛ ابن‌اثیر، ۱۴۰۹: ۱۶۱/۳)؛ هرچند برخی نیز تاریخ فوت او را در سال چهلیم هجری دانسته‌اند (شیخ حر، ۱۴۰۹: مقدمه/۲۷).

خاندان ابن‌سلام

با جستجو در منابع گوناگون، اندک اندک می‌توان حلقه‌های مختلف از خویشان مسلمان‌شده ابن‌سلام را بازسازی کرد. این بازسازی ضمن ارزش تاریخی از چند نظر حائز اهمیت است: نخست آنکه وجود خارجی این شخصیت را تقویت و مسجل می‌کند و شبهه اسطوره‌ای بودن شخصیت وی را می‌زداید؛ دوم آنکه تأثیرگذاری با ثبات ابن‌سلام و وابستگان او در حکومت اسلامی را به نمایش می‌گذارد؛ سوم آنکه از نقش نزدیکان ابن‌سلام در انعکاس فضایل و اقوال او پرده برمی‌دارد؛ در نهایت، ترفیع جایگاه او در جامعه اسلامی را در بررسی‌های آینده روشن می‌کند.

پس از این مقدمه، نزدیک‌ترین حلقه خویشان ابن‌سلام را می‌توان فرزندان او دانست که منابع تراجم از محمد و یوسف، به عنوان دو پسر او، یاد کرده‌اند (ابن‌اثیر، ۱۴۰۹: ۱۶۰/۳؛ ابن‌حجر، ۱۴۱۵: ۱۰۲/۴). به این معرفی، این توضیح را نیز باید افزود که یوسف، مکنی به ابویعقوب (ابن‌حجر، ۱۴۱۵: ۳۸۱/۷) به علت نقل چند روایت و ملاقات با پیامبر در سن کودکی شهرت یافته است (ابن‌عبدالبر، ۱۴۱۲: ۱۹۵۰/۴). ابن‌حجر در تهذیب‌التهذیب او را راوی پیامبر(ص)، پدرش، عثمان، حضرت علی(ع) و تنی چند از دیگر صحابه دانسته است. هرچند ابن‌حجر در جای دیگر نیز، از دیدگاه بخاری مبنی بر مصاحبت نکردن وی با پیامبر و تنها نقل روایت از ایشان یاد کرده است. ابن‌حجر سپس، وثاقت و صحت احادیث او را از قول ابن‌سعد بیان کرده و دیدگاه العجلی را افزوده که وی را از تابعین و از اهالی

نام کنونی وی را تراجم‌نویسان خبره به شکل عبدالله بن سلام نوشته‌اند (ابن‌حجر، ۱۴۱۵: ۱۰۲/۴؛ ابن‌اثیر، ۱۴۰۹: ۱۶۰/۳). قسطلانی در إرشادالساری و دارقطنی در المؤتلف و المختلف، بر مخفف بودن لام در ابن‌سلام تصریح کرده‌اند (قسطلانی، ۱۳۲۳: ۱۶۴/۶؛ دارقطنی، ۱۴۰۶: ۱۱۹۳/۳ و ۱۱۹۴)؛ ولی برخی پژوهشگران نیز نام وی را به شکل عبدالله بن سلم، یعنی همراه با تشدید بر لام، خوانده‌اند (صفار، ۱۴۰۴: ۲۱۵/۱). ابن‌عبدالبر نیز نام ابن‌سلام را بدون تشدید و نام برارش ثعلبه را همراه با تشدید آورده است؛ یعنی به صورت عبدالله بن سلام و ثعلبه بن سلم (ابن‌عبدالبر، ۱۴۱۲: ۲۱۱/۱).

غالب ترجمه‌نویسان، زمان مسلمان شدن ابن‌سلام را در بدو ورود پیامبر به مدینه و سال نخست هجرت دانسته‌اند (ابن‌حجر، ۱۴۱۵: ۱۰۳/۴؛ ابن‌عبدالبر، ۱۴۱۲: ۹۲۱/۳؛ ابن‌اثیر، ۱۴۰۹: ۱۶۰/۳؛ شیخ حر، ۱۴۰۹: مقدمه/۲۷)؛ اما برخی این تاریخ را سال هشتم هجرت و عده‌ای نیز، دو سال مانده به رحلت پیامبر بیان کرده‌اند که ابن‌حجر دو قول اخیر را ضعیف پنداشته است (ابن‌حجر، ۱۴۱۵: ۱۰۳/۴). بلاذری نیز در روایتی از خود ابن‌سلام که در ادامه به تفصیل بدان پرداخته می‌شود، زمان ایمان آوردن وی و عمه‌اش را در همان ابتدای ورود پیامبر(ص) به مدینه گزارش کرده است (بلاذری، ۱۴۱۷: ۲۶۶/۱). با عنایت به غیبت ممتد و همیشگی ابن‌سلام در جنگ‌های متعدد و شاخص پیامبر(ص)، همچون بدر و احد و احزاب که از وی نه در زمره مسلمانان مجاهد و نه در زمره منافقان اسمی نیامده است، احتمال مسلمان شدن او در سال‌های دورتر بعید به نظر نمی‌رسد.

به هر جهت، وجه اشتراک این اقوال ایمان ابن‌سلام در دوران پس از هجرت است که این نقطه عطف تاریخی، در بررسی روایات شأن نزول وی حائز اهمیت است. بنابر گزارش‌های موجود، ابن‌سلام در مدینه و در سال

کوفه دانسته و بر وثاقت او تأکید کرده است. در خاتمه نیز، وفات یوسف بن عبدالله بن سلام را در دوران خلافت عمر بن عبدالعزیز دانسته است (ابن حجر، ۱۳۲۶: ۴۱۶/۱۱).

پس از این دو، عون سومین فرزند ذکور ابن سلام بوده که در تحقیقات صورت گرفته، تنها ابن ابی حاتم از او نام برده است. وی عون را فرزند ابن سلام دانسته که از پدرش نقل روایت کرده و حرمله بن عبدالعزیز نیز از او حدیث نقل کرده است (ابن ابی حاتم، ۱۲۷۱: ۳۵۵/۶). در حلقه دوم، از نوادگان ابن سلام می‌توان نام برد. چنان‌که در تفسیر طبری از محمد، فرزند یوسف و نوه ابن سلام یاد شده که چند روایت از قول پدر بزرگ خود، یعنی ابن سلام، نقل کرده که طبق آن‌ها ابن سلام خود را شأن نزول آیه ۱۰ سوره احقاف دانسته است (طبری، ۱۴۱۲: ۷/۲۶). ابن حجر نیز در تهذیب التهذیب از حمزه، پسر یوسف، نام برده و البته این توضیح را افزوده است که وی را پسر محمد بن یوسف نیز دانسته‌اند که از پدرش و جدش، ابن سلام، نقل روایت کرده و فرزندش محمد نیز از او حدیث نقل کرده است (در صورت دوم، حمزه نتیجه ابن سلام بوده و محمد فرزند او نسل چهارم ابن سلام بوده است). سپس به روایت او درباره ماجرای گرویدن زید بن سعیه به اسلام اشاره کرده که ابن ماجه به اختصار و طبرانی به تفصیل آن را ذکر کرده که حدیثی مشهور و به لحاظ سندی، تا حدودی موثق در دلایل النبوه به شمار رفته است و ابن حبان و حاکم آن را در صحیح خود آورده‌اند. در پایان نیز، ابن حبان او را در زمره ثقات معرفی کرده است (ابن حجر، ۱۳۲۶: ۳۵/۳).

در الدرالمثور نیز ذیل سوره توحید، از محمد بن حمزه بن یوسف بن عبدالله بن سلام، یعنی نتیجه ابن سلام، ذکری به میان آمده است (سیوطی، ۱۴۰۴: ۴۱۰/۶). بنابر این نقل، حمزه را نیز طبق نظر ابن حجر

باید نوه ابن سلام به شمار آورد و نه نتیجه او. در حلقه سوم، از فائد غلام ابن سلام یاد شده که روایتی از صلح حدیبیه نقل کرده است (ابن حجر، ۱۴۱۵: ۲۶۹/۵).

در حلقه چهارم، ثعلبه برادر ابن سلام جای گرفته که ابن عبدالبر آیه ۱۱۳ سوره آل عمران را که به تجلیل از اهل کتاب پرداخته، در وصف او و برادرش ابن سلام و تنی چند از یهودیان مسلمان شده پنداشته است (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۲۱۰/۱).

پس از آنان، ابن اثیر در أسدالغابه از سلمه بن سلام به عنوان فرزند برادر عبدالله بن سلام نام برده که حلقه پنجم از خویشان ابن سلام را تشکیل داده است. ابن اثیر این نکته رجالی را در شرح حال وی افزوده که یا نام پدر سلمه از اسمش افتاده یا او برادر عبدالله بن سلام بوده نه پسر برادرش و رأی دوم را نیز ترجیح داده است. سپس در ترجمه سلمه، از سلام فرزند خواهر عبدالله بن سلام نیز یاد کرده و آیه ۱۳۶ سوره نساء را در وصف این دو و تنی چند از مؤمنان اهل کتاب دانسته است که به اسلام روی آورده بودند (ابن اثیر، ۱۴۰۹: ۲۷۶/۲).

در ششمین حلقه از خویشان ابن سلام، ابن حجر در الإصابه از خالده، عمه ابن سلام، یاد کرده است که با ترغیب عبدالله بن سلام مسلمان شد (ابن حجر، ۱۴۱۵: ۹۸/۸). چنان‌که بلاذری در تشریح نقش عمه ابن سلام در ایمان آوردن او نوشته است: بنابر اقرار ابن سلام، وی تورات را نزد پدرش فرا گرفت تا آن زمان که به علامات پیامبر خاتم رسید. پدرش به او گفت: تنها اگر پیامبر خاتم از فرزندان هارون بود از او پیروی کن. زمان سپری شد تا آنکه پدر ابن سلام قبل از ورود پیامبر به مدینه درگذشت. آن هنگام که پیامبر وارد مدینه شد، عمه ابن سلام به او گفت: به خدا قسم اگر موسی رهبر امت بود، بیش از این چیزی از صفات پیامبر خاتم فرا نمی‌گرفتی. پس من نزد رسول الله آمدم و همه صفات را

در او دیدم و ایمان آوردم که آیه ۱۰ احقاف در وصف من نازل شد. سپس عمه‌ام نیز اسلام آورد (بلاذری، ۱۴۱۷: ۱/ ۲۶۶). در ادامه، مقاطع گوناگون زندگی ابن‌سلام را به دو برهه ایام حیات پیامبر و دوران خلفای پس از ایشان می‌توان تقسیم کرد که به صورت مختصر به هر یک اشاره می‌شود.

رویدادهای شاخص زندگی ابن‌سلام

ماجرای گرویدن ابن‌سلام به اسلام و سؤالات متعدد او از حضرتش که به مسائل ابن‌سلام شهرت یافته (مفید، ۱۴۱۳، ۴۲ تا ۵۱) نخستین گزارش‌های تاریخی از او را در زمان پیامبر شکل داده است. پس از آن، تنها ردپای او را در جنگ‌های دوران پیامبر (ص) در مقابله با بنی‌نضیر می‌توان مشاهده کرد. ابن‌حجر در ترجمه أبالیلی المازنی این گونه نوشته است که پیامبر (ص) او و ابن‌سلام را برای قطع درختان نخل بنی‌نضیر مأمور کرد (ابن‌حجر، ۱۴۱۵: ۴/ ۲۹۸)؛ اما واقدی در توضیح بیشتر، ذیل این گزارش مدعی شده است ابولیلی بهترین نوع درختان خرما (درختان عجوه) را قطع می‌کرد؛ ولی عبدالله بن‌سلام درختان نر و کم‌بار را می‌برید که آیه ۵ سوره حشر نازل شد و عمل هر دو را تأیید کرد (واقدی، ۱۴۰۹: ۱/ ۳۷۳).

با وجود این، ابن‌حجر عسقلانی در تهذیب‌التهذیب به دو گزارش اشاره کرده است: اولی از ابن‌أبی‌عروب نقل شده که ابن‌سلام را در زمره بدریون معرفی کرده و ابن‌حجر بر منفرد بودن آن تصریح کرده است؛ دومی از ابن‌سعد در الطبقات روایت شده که در آن ابن‌سلام به عنوان یکی از حاضران در جنگ خندق و پس از آن معرفی شده است (ابن‌حجر، ۱۳۲۶: ۵/ ۵۴۹).

اما سومین گزارش درباره ابن‌سلام در زمان خلفا، با حوادث شورش علیه عثمان گره خورده است. مورخان

گزارش‌های متعددی از دفاع ابن‌سلام از عثمان نقل کرده‌اند که در پایان، به تفصیل ذکر آن خواهد آمد (ابن‌اثیر، ۱۴۰۹: ۳/ ۱۶۰ و ۱۶۱؛ ابن‌حجر، ۱۴۱۵: ۴/ ۱۰۴). در دوران خلافت حضرت علی (ع) نیز، چند گزارش از تعامل ابن‌سلام با حضرتش به چشم می‌خورد: نخست آنکه ابن‌سلام به همراه تعداد معدودی، با حضرت علی (ع) بیعت نکرد (طبری، ۱۹۶۷: ۴/ ۴۳۰؛ ابن‌کثیر، ۱۴۰۷: ۷/ ۲۲۶)؛ دوم گزارشی که مخالفت ابن‌سلام با خروج حضرت علی (ع) از مدینه را روایت کرده است (ابن‌حجر، ۱۴۱۵: ۴/ ۱۰۳ و ۱۰۴) و سوم گزارشی که منش ابن‌سلام را در جنگ صفین، کناره‌گیری از جنگ و اعتزال دانسته است (بحرانی، ۱۴۱۶: ۳/ ۹۳).

فضایل ابن‌سلام در آیات وحی

تأمل در روایات تفسیری منقول، از صحابه و تابعین، حاکی از آن است که در بیش از ۳۳ فقره از آیات وحی که برخی مکی و برخی مدنی بوده، از ایمان ابن‌سلام به عنوان مصداق یا شأن نزول آیات یاد شده و در جملگی آنان، موضع مثبتی در مقابل او اتخاذ شده است. در ادامه به اجمال، به برخی از مهم‌ترین این آیات اشاره می‌شود. در زمینه آیاتی که ابن‌سلام شأن نزول آن‌ها بوده است، می‌توان به سوره توحید اشاره کرد که وی درباره حضرت حق از پیامبر (ص) سؤال کرده است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۰/ ۸۵۹).

پس از آن در آیه ۱۰ سوره احقاف که به وضوح از ایمان عالم یهودی و شهادت او بر حقانیت اسلام سخن گفته شده، ایمان عبد‌الله بن‌سلام و شهادت وی به حقانیت پیامبر (ص) در حضور جمعی از یهودیان، به عنوان شأن نزول آیه ذکر شده است. چنان‌که طبری ۱۱ روایت تفسیری ذیل این آیه نقل کرده است که جملگی

بر مراد بودن ابن‌سلام در این آیه گواهی می‌دهند (طبری، ۱۴۱۲: ۷/۲۶ و ۸؛ زرکشی، ۱۴۱۰: ۲۸۹/۱؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۳۹/۶).

سومین موضع آیه ۴۳ سوره رعد است که خداوند به پیامبر(ص) امر فرمودند خطاب به مشرکانی که رسالت وی را انکار می‌کنند، بگویند: کافی است خداوند و کسی که علم کتاب نزد اوست، میان من و شما گواه قرار گیرد. در این آیه کلیدی پس از خداوند، عالم به کتاب در جایگاه گواه و داور برای اثبات حقانیت رسول خدا قرار گرفته است از این رو، روایات فراوانی درباره تعیین فرد مد نظر وارد شده است که گروهی از آنان، ابن‌سلام را مراد کلام الهی معرفی کرده‌اند (طبری، ۱۴۱۲: ۱۱۸/۱۳ و ۱۱۹؛ فخررازی، ۱۴۲۰: ۵۴/۱۹). پس از آن بنا بر برخی روایات، ذیل آیه ۲۳ سوره آل‌عمران، آنگاه که میان یهود و پیامبر(ص) درباره حکم رجم در تورات اختلاف پدید آمد، ابن‌صوریاً برای کتمان این حکم در تورات سعی کرده که ابن‌سلام خیانت وی را برملا کرد (طبری، ۱۳۷۲: ۷۲۲/۲ و ۷۲۳؛ فخررازی، ۱۴۲۰: ۱۷۸/۷)؛ بنابراین، با وجود آنکه سیاق آیه عتاب اهل کتاب بوده، ابن‌سلام تجلیل شده است.

در آیه ۱۳۶ سوره نساء، مؤمنان فرمان یافته‌اند تا به خداوند و پیامبرش و کتابی که به وی وحی شده و کتاب آسمانی که پیش‌تر نازل شده است، ایمان آورند. کلبی با واسطه از ابن‌عباس نقل کرده که این آیه در وصف ابن‌سلام و خواهرش و تنی چند از اهل کتاب نازل شده است (طبری، ۱۳۷۲: ۱۹۱/۳ و ۱۹۲؛ ثعلبی، ۱۴۲۲: ۴۰۱/۳؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ۱۰۳/۲).

ششمین فقره وحی که در آن از ابن‌سلام به عنوان شأن نزول آیه نام برده شده، آیه ۵۵ سوره مائده، مشهور به آیه ولایت است که در پایان این نوشتار، با تفصیل بیشتری از آن سخن می‌رود (طوسی، بی‌تا: ۵۶۴/۳).

در آیه ۷۵ سوره آل‌عمران نیز، از گروهی از اهل

کتاب که امانت را پس می‌دهند تجلیل شده است و گروهی که خیانت می‌کنند مذمت شده‌اند. در این آیه، ابن‌سلام به عنوان اهل کتابی که امانت را باز می‌گرداند، به عنوان شأن نزول این آیه معرفی شده است (یثربی، ۱۳۹۱: ۵۰۸/۲).

در آیه ۱۹۹ سوره آل‌عمران آمده است: آن دسته از اهل کتاب که به خداوند ایمان آورده‌اند و بر آنچه بر شما و بر خودشان نازل می‌شود، خاشع هستند و آیات الهی را به بهای ناچیز نمی‌فروشند، نزد پروردگار پاداش خواهند داشت... در این آیه نیز، از ابن‌سلام به عنوان یکی از احتمالات شأن نزول آیه یاد شده است (طبری، ۱۴۱۲: ۱۴۶/۴؛ طوسی، بی‌تا، ۹۳/۳؛ ابن‌کثیر، ۱۴۱۹: ۱۷۱/۲).

اما در گروه دوم از آیات وحی که در آن‌ها ابن‌سلام به عنوان مصداق آیه مطرح شده است، تنها به ۸ فقره اشاره می‌شود:

نخست آیه ۱۵۹ سوره اعراف که در آن از گروهی از امت حضرت موسی یاد شده است که دیگران را به مسیر هدایت رهنمون می‌کردند. طوسی در یکی از احتمالات، مقصود از این قوم شایسته را افرادی مثل ابن‌سلام دانسته است که ایمان آوردند (طوسی، بی‌تا: ۶/۵). در آیه ۱۹۷ سوره شعراء، آگاهی عالمان بنی‌اسرائیل نشانه و آیتی بر حقانیت قرآن دانسته شده که در تفاسیر از ابن‌سلام، به عنوان یکی از این عالمان یاد شده است (طوسی، بی‌تا: ۶۳/۸؛ طبری، ۱۴۱۲: ۶۹/۱۹؛ ابن‌عطیه، ۱۴۲۲: ۲۴۳/۴). در آیات ۵۲ تا ۵۴ سوره قصص، از گروهی از اهل کتاب که تا قبل از اسلام به آیین خود ملتزم بودند و با نزول اسلام ایمان آوردند، تجلیل شده و دو پاداش به آنان داده شده است. برخی مفسران مقصود از این اهل کتاب را سلمان فارسی و ابن‌سلام دانسته‌اند (طبری، ۱۴۱۲: ۵۶/۲۰ و ۵۷؛ ابن‌عطیه، ۱۴۲۲: ۲۹۲/۴).

آیات ۱۰۷ تا ۱۰۹ سوره اسراء که در آن از اهل کتاب

متعدد در وصف ایمان یک مسلمان، امری غیرطبیعی است و با تتبع درباره یاران برجسته پیامبر(ص)، جز برای حضرت علی(ع)، نمونه مشابه دیگری یافت نمی‌شود. ضمن اینکه در چندین آیه مکی و مدنی، ایمان ابن‌سلام شأن نزول آیه دانسته شده که این مسئله ناممکن است.

دومین نقد اینکه ابن‌سلام خود در صدر برخی از روایات تفسیری واقع شده و خود بر مدح خویش در آیات مختلف اشاره کرده است (طبری، ۱۴۱۲: ۷/۲۶؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۳۹/۶، ۶۹/۴)؛ اما بنا بر رأی عالمان رجال، روایت مدحی که فردی در وصف خود بیان کند، مطمئن نیست (خوبی، ۱۴۰۳: ۳۵/۱).

سومین نقد اینکه روایات تفسیری مدح ابن‌سلام، در تفسیر ۹ فقره از آیاتی آمده است که در مکه نازل شده‌اند؛ در حالی که بنا بر گزارش‌های تاریخی، ابن‌سلام در مدینه ایمان آورده است. از این رو، سخن گفتن از ایمان او در سال‌های پیش از هجرت امری بی‌معناست. همین امر موجب شده تا مفسران برخی از آیاتی را که روایات تفسیری در وصف ابن‌سلام ذیل آن‌ها وجود داشته است، از سیاق سوره جدا کرده و مدنی قلمداد کنند (ذیل آیه ۱۰ سوره احقاف ر.ک: مکارم، ۱۳۷۴: ۳۱۳/۲۱؛ آیه ۲۰ سوره انعام ر.ک: فخررازی، ۱۴۲۰: ۵۰/۱۱۲؛ دروزه، ۱۳۸۳: ۷۵/۴). در حالی که برخی دیگر به صراحت، روایات تفسیری مرتبط با ابن‌سلام را ذیل آن آیات مردود اعلام کرده و فرد دیگری را مراد آیه دانسته‌اند (ذیل آیه ۹۴ سوره یونس ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۰/۵؛ آیه ۱۰ سوره احقاف ر.ک: سیوطی، ۱۴۰۴: ۳۹/۶؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۱۸۸/۱۶).

چهارمین نقدی که برای سستی این روایات می‌توان اقامه کرد، اختلاف نظر و تشتت آرای است که در تفسیر اغلب این آیات، در برداشت مفسران به چشم می‌خورد. چنان‌که در برخی آیات، اقوال گوناگون به

مسلمان شده به علت حق‌پذیری و خشوع، با عباراتی کم نظیر تجلیل شده، چهارمین فقره وحی است که عبدالله بن سلام مصداق آن قرار گرفته است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۶۸۸/۶؛ فخررازی، ۱۴۲۰: ۴۱۷/۲۱؛ ابن‌عاشور، بی تا: ۱۸۳/۱۴). در شرح آیه ۲۰ سوره انعام، پرسش عمر از ابن‌سلام درباره چگونگی شناخت اهل کتاب به پیامبر خاتم(ص) مطرح شده که ابن‌سلام گفته است: ما پیامبر را همچون فرزندان خود می‌شناسیم و از میان دیگران تشخیص می‌دهیم (ابن‌عطیه، ۱۴۲۲: ۱۴۰/۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۴۳۷/۴؛ قمی، ۱۳۶۳: ۱۹۵/۱؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۴۱۲/۱).

در آیه ۹۴ سوره یونس نیز پیامبر فرمان یافته است تا برای رفع شک خود، از اهل کتاب که پیش‌تر با کتاب‌های آسمانی مأنوس بودند و آن را قرائت می‌کردند، سؤال کند. فخررازی مقصود از اهل کتاب در این آیه را ابن‌سلام، کعب‌الاحبار، ابن‌صوریا و تمیم‌الداری دانسته است (فخررازی، ۱۴۲۰: ۳۰۱/۱۷).

در آیه ۱۱۰ سوره آل‌عمران، پس از آنکه صفات امت برگزیده پیامبر بیان شده، پذیرش اسلام برای اهل کتاب نیز انتخابی بهتر توصیف شده است. مفسران در این آیه، مقصود از اهل کتاب مؤمن را ابن‌سلام و برادرش و... دانسته‌اند (طبری، ۱۴۱۲: ۳۱/۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۸۱۳/۲).

در پایان آیه ۱۶۲ سوره نساء نیز، درباره راسخان در علم از میان اهل کتاب و مؤمنان سخن گفته شده است که مفسران ابن‌سلام و اصحابش را مصداق راسخان در علم معرفی کرده‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۱۵/۳؛ ابن‌عطیه، ۱۴۲۲: ۱۳۵/۲؛ فخررازی، ۱۴۲۰: ۲۶۴/۱۱).

نقد روایات تفسیری مرتبط با ابن‌سلام

نخستین نقدی که بر روایات تفسیری مربوط به ۱۶ آیه‌ای که گذشت می‌توان وارد کرد، کثرت آیتی است که در وصف ابن‌سلام ذکر شده است؛ زیرا نزول آیات

وحی بر ابن سلام متحد یافت. همین اختلاف نظر در تمام نمونه‌ها، از قوت دیدگاه‌هایی که ابن سلام را شأن نزول یا مصداق آیه دانسته‌اند، می‌کاهد.

آخرین نقد وارد بر آراء تفسیری که ابن سلام را مصداق آیات گوناگون معرفی کرده، وجود ادعاهای بدون پشتوانه است. ادعای بدون پشتوانه بدین معنا که مفسری در قرن ۳ یا ۴ قمری و حتی پس از آن، ابن سلام را مصداق آیه‌ای دانسته است بدون آنکه بر رأی خود، قرینه‌ای دورن متنی از فقرات وحی اقامه کرده یا آن را به منبع متقدم‌تری منسوب کرده یا مؤیدی از روایات تفسیری صحابه و تابعین بیان کند. در چنین وضعی، ابن سلام مصداق فقراتی از وحی واقع شده است که نه تنها دلیلی از قرآن و روایات معصومان بر آن وجود ندارد، بلکه حتی متقدمان تفسیر در طبقات نخست نیز، وی را به عنوان مصداق آن آیات نمی‌شناخته‌اند. در این باره، نمونه‌های مکرری در گزارشی که از آیات مرتبط با ابن سلام ارائه شده، بیان شده است؛ بنابراین در این فقره، تنها اشاره‌هایی به آن آیات می‌شود.

چنان‌که در شرح برخی آیات، گروهی از مفسران بدون نقل هیچ روایتی (ذیل آیات سوره قصص: طبری، ۱۴۱۲: ۵۶/۲۰ و ۵۷؛ ذیل آیات سوره اسراء: طبرسی، ۱۳۷۲: ۶۸۸/۶؛ فخررازی، ۱۴۲۰: ۴۱۷/۲۱؛ ذیل آیه ۹۴ سوره یونس: فخررازی، ۱۴۲۰: ۳۰۱/۱۷؛ ذیل آیه ۱۱۰ سوره آل عمران: طبری، ۱۴۱۲: ۳۱/۴؛ ذیل آیه ۱۶۲ سوره نساء: طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۱۵/۳؛ ابن عطیه، ۱۴۲۲: ۱۳۵/۲؛ فخررازی، ۱۴۲۰: ۲۶۴/۱۱) یا با عبارت قیل (ابن عطیه، ۱۴۲۲: ۲۹۲/۴) یا انتساب بدون سند (ذیل آیات سوره قصص: قرطبی، ۱۳۶۴: ۱۳۶۴؛ ذیل آیه ۹۴ سوره یونس: طوسی، بی‌تا: ۴۳۰/۵؛ ذیل آیه ۱۱۰ سوره آل عمران: طبرسی، ۱۳۷۲: ۸۱۳/۲) ابن سلام و برخی دیگر را منظور این فقرات از وحی پنداشته‌اند.

عنوان شأن نزول یا مصداق آیه ذکر شده که اغلب درخور جمع نبوده و حتی در منابع متقدم نقل نشده است، بلکه در آراء مفسران قرون پنجم به بعد، ظهور یافته است؛ به گونه‌ای که برخی مفسران شاخص، در شرح روایات شأن نزول دسته‌ای از آیات، نامی از ابن سلام نبرده‌اند (تفسیر سوره توحید ر.ک به: طبری، ۱۴۱۲: ۲۲۱/۳۰؛ ثعلبی، ۱۴۲۲: ۱۰/۳۳۳؛ فخررازی، ۱۴۲۰: ۳۵۶/۳۲ و ۳۵۷؛ شرح آیه ۱۵۹ سوره اعراف ر.ک به: طبری، ۱۴۱۲: ۶۰/۹؛ ابن عطیه، ۱۴۲۲: ۴۶۵/۲؛ ثعلبی، ۱۴۲۲: ۲۹۳/۴؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۳۰۲/۷؛ شرح آیه ۱۰۷ سوره اسراء ر.ک به: طبری، ۱۴۲۰: ۱۲۰/۱۵؛ ذیل آیات ۵۱ تا ۵۴ سوره قصص ر.ک به: ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۲۲۱/۶؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۲۹۶/۱۳؛ ابن عاشور، بی‌تا: ۷۶/۲۰؛ ابن عطیه، ۱۴۲۲: ۲۹۲/۴؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۱۳۱/۵؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۴۲۱/۳؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۲۹۶/۱۳؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۳۰۱/۱۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۴۰۳/۷؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۲۹۶/۱۳؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۴۲۱/۳؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۳۰۱/۱۰؛ ذیل آیه ۲۰ سوره انعام ر.ک به: طبری، ۱۴۱۲: ۱۰۵/۷؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۲۲۰/۳؛ طوسی، بی‌تا: ۹۵/۴ و ۹۶؛ بغوی، ۱۴۲۰: ۱۱۶/۲؛ ذیل آیه ۱۰ سوره احقاف ر.ک به: ابن عطیه، ۱۴۲۲: ۹۴/۵؛ ذیل آیه ۴۳ سوره رعد ر.ک به: طبرسی، ۱۳۷۲: ۴۶۲/۶؛ طبرسی، ۱۴۱۲: ۱۱۸/۱۳ و ۱۱۹؛ ابن عطیه، ۱۴۲۲: ۳۲۰/۳؛ ذیل آیه ۲۳ سوره آل عمران ر.ک به: ابن عطیه، ۱۴۲۲: ۴۱۵/۱ و ۴۱۶؛ فخررازی، ۱۴۲۰: ۱۷۸/۷ و ۱۷۹؛ ذیل آیه ۱۹۹ سوره آل عمران ر.ک به: طوسی، بی‌تا: ۹۳/۳؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۱۷۱/۲؛ طوسی، بی‌تا: ۹۳/۳؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۳۲۲/۴؛ ذیل آیه ۱۳۶ سوره نساء ر.ک به: ثعلبی، ۱۴۲۲: ۴۰۱/۳؛ ذیل آیه ۱۶۲ سوره نساء ر.ک به: طبری، ۱۴۱۲: ۱۸/۶ تا ۲۰؛ ثعلبی، ۱۴۲۲: ۴۱۴/۳). بنابراین با پژوهش انجام شده، در تفسیر هیچ آیه‌ای نمی‌توان مفسران را در تطبیق فقره

گزارش‌های تاریخی، متوجه می‌شویم بدون تردید ریشه اهمیت یافتن ابن‌سلام در زمان رسول خدا نبوده است. زیرا وی ضمن آنکه در سال‌های مکی ایمان نیاورده و افتخار هجرت نیافته بود، پس از ایمان نیز در جنگ‌های دوران مدینه حضور پر رنگ و افتخارآمیزی از خود برجای نگذاشت. همان طور که در مباحث مقدماتی گذشت، تنها ردپای ابن‌سلام در دوران رسول خدا، مشارکت وی در قطع درختان در جنگ بنی‌نظیر بوده است. در حالی که حضور ابن‌سلام در حوادث پس از رحلت پیامبر(ص)، به مراتب بیشتر بوده و او افزون بر موقعیت سیاسی اجتماعی، جایگاه علمی نیز یافته است؛ بنابراین احوال صحابه و تابعین در فضایل ابن‌سلام، قابلیت جعل در دوران پس از پیامبر را داشته است. اما چرایی انگیزه جعل روایات گوناگون در تجلیل از ابن‌سلام و انتساب فقرات مختلف وحی به او، خود سؤال دیگری است که پاسخ آن به بازخوانی شخصیت ابن‌سلام در تاریخ گره خورده است.

فضایل ابن‌سلام در روایات

در منابع عامه، چندین روایت بی‌نظیر در وصف ابن‌سلام نقل شده که وجه مشترک برخی از آنان این است که ابن‌سلام خود ناقل اصلی فضایل خویش بوده است. نخستین حدیث را که نسائی از سعد بن ابی‌وقاص روایت کرده چنین است: نشنیدم پیامبر به کسی روی زمین بگوید: او اهل بهشت است جز ابن‌سلام (نسائی، ۱۴۰۵، ۴۵/۱).

روایت دوم از معاذ بن جبل، به سندی پذیرفتنی در تاریخ صغیر بخاری نقل شده است که یزید بن معیره گوید: هنگامی که معاذ بن جبل در آستانه موت بود، گفت: علم را نزد ابی‌الدرداء، سلمان، ابن‌مسعود و ابن‌سلام بجوید که شنیدم رسول خدا درباره ابن‌سلام

در این باره، نمی‌توان نقدی به ابن‌سلام وارد کرد که چرا مصداق آیات متعددی واقع شده است؛ ولی می‌توان به پیش فرض مفسران، در مصداقیابی اهل کتاب ستایش شده در قرآن دست یافت. به گونه‌ای که گویا مفسران در قرون متمادی، تحت تأثیر جریان تفسیری سده نخست که عنایت ویژه‌ای به افرادی همچون ابن‌سلام داشته و ایمان او را موجب شأن نزول آیات فراوانی دانسته‌اند، در تطبیق آیات مختلفی که از ایمان اهل کتاب به نیکی یاد کرده، به نام ابن‌سلام تمسک جسته‌اند. این امر در نهایت می‌تواند گواهی بر حضور پر رنگ ابن‌سلام در حکومت اسلامی باشد که موجب شده است از نام او در تفاسیر عامه، بارها و بارها به نیکی یاد شود.

در نهایت، از مجموع مطالب بیان شده می‌توان چنین استنباط کرد که در شرح فقرات گوناگون وحی، کمتر ادعای مفسران درباره تجلیل از ابن‌سلام بوده است که مشمول چندین نقد نشده باشد. به گونه‌ای که پایان هیچ فقره‌ای از وحی را نمی‌توان یافت که با دلایل برون‌متنی متقن، اشارتی به ابن‌سلام کرده یا ایمان و علم او را ستوده باشد. چنان‌که هیچ‌گاه مفسران مدعی نشدند که در متن آیات، شواهدی بر مراد بودن ابن‌سلام وجود دارد؛ بنابراین تعدد فقرات وحی که به نام ابن‌سلام گره خورده است، می‌تواند نمایانگر استفاده ایزاری مفسران در تبیین آیات مرتبط با ایمان اهل کتاب باشد. از این رو، پس از ارزیابی آراء مفسران درباره آیات مرتبط با ابن‌سلام، همچنان پاسخ به یک پرسش باقی مانده است که چرا با وجود افراد متعددی که از اهل کتاب به اسلام گرویدند و سبقه برخی نیز به دوران مکه بازمی‌گردد، ابن‌سلام که در مدینه ایمان آورده بود، همواره پای ثابت مصداق این آیات واقع شده است؛ به طوری که در هر فقره که از اهل کتاب تجلیل شده، وی مصداق محوری آن آیه قرار گرفته است.

این پرسش زمانی بیشتر قوت می‌یابد که با استناد به

گفت: «إنَّه عاشر عشرة في الجنة» (نسائی، ۱۴۰۵: ۴۵/۱)؛ همانا او با عشره مبشره در بهشت خواهد بود (قسطلانی، ۱۳۲۳: ۱۶۴/۶). ترمذی نیز این حدیث را حسن غریب توصیف کرده است (ترمذی، ۱۳۹۵: ۱۴۸/۶). چنان‌که حاکم نیز این حدیث را بر اساس موقعیت شیخین، صحیح دانسته است (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ۱۷۷/۱). ابن عبدالبر نیز پس از ذکر این دو روایت، آن‌ها را صحیح‌الأسناد و ثابت و بلامنافشه خوانده است (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۹۲۱/۳).

طبری در تفسیر خود، روایت نخست را (طبری، ۱۴۱۲: ۷/۲۶) و ابن‌اثیر در أسدالغابه، روایت دوم را در فضیلت ابن‌سلام دانسته است (ابن‌اثیر، ۱۴۰۹: ۱۶۱/۳).

به این نمونه‌ها سخن حضرت علی (ع) را نیز باید افزود که در واکنش به مخالفت ابن‌سلام به خروج از مدینه گفتند: او مردی صالح از ماست (ابن حجر، ۱۴۱۵: ۱۰۳/۴ و ۱۰۴).

مسلم نیز در صحیح خود، چهارمین روایت را در فضیلت ابن‌سلام نقل کرده است. ناقل این روایت خرشۀ بن الحر است که می‌گوید: در حلقه‌ای در مسجد مدینه نشستم که ابن‌سلام که شیخی زیباروی بود و به زیبایی نیز حدیث می‌گفت، در آن روایت نقل می‌کرد. آنگاه که شیخ برخاست، مردم نیز برخاستند و گفتند: اگر می‌خواهی به کسی از اهل بهشت نگاه کنی به این مرد بنگر. من او را دنبال کردم تا به منزلش رسید و من نیز وارد شدم و سخن جماعت را برای وی نقل کردم. ابن‌سلام در پاسخ داستان، خوابی را نقل کرد که در زمان رسول خدا (ص) دیده بود. پیامبر نیز خواب وی را چنان تعبیر کرده بود که ابن‌سلام نمی‌میرد، جز آنکه مسلمان باشد و به راه اسلام متمسک (مسلم، بی‌تا: ۱۹۳۱/۴). بخاری نیز در صحیح خود، روایت مشابهی از قیس به عباد نقل کرده است که می‌گوید: در حلقه‌ای بودم که ابن‌سلام از کنار ما گذشت. مردم گفتند: او از اهل بهشت است. من از

خود او درباره این مدعای مردم پرسیدم و او خوابی نقل کرد که پیامبر در تعبیرش فرموده بود: ابن‌سلام نمی‌میرد جز آنکه به ریسمان اسلام متمسک است (بخاری، ۱۴۲۲: ۳۶/۹). در نهایت، از مجموع این پنج روایت بی‌نظیر که در وصف ابن‌سلام بیان شده است، می‌توان به انگیزه حاکمیت برای تثبیت جایگاه او پی برد؛ زیرا کسی که به عشره مبشره ملحق بوده است و بدون تردید، جایگاهی محرز در بهشت برین خواهد داشت، از خطا مبرا است و به مرجع دینی برای عامه مبدل می‌شود.

جایگاه دینی اجتماعی ابن‌سلام در دوران خلفا و

بنی‌امیه

اصحاب و شاگردان ابن‌سلام را به واسطه پیوند علمی که با وی داشت‌هاند، شاید بتوان حلقه دیگری از منسوبان او به شمار آورد. ابن‌ابی‌حاتم در اثر خود، ابوهریره، پسران ابن‌سلام (یوسف و محمد)، پسر برادر ابن‌سلام، أبوسلمه بن عبدالرحمن، زرارۀ بن أوفی، بشر بن شغاف، خرشۀ بن الحر و عباده بن نسی را در زمره ناقلان ابن‌سلام به شمار آورده است (ابن‌ابی‌حاتم، ۱۲۷۱: ۶۳/۵). ابن‌حجر نیز لیستی تا حدودی مشابه، از روات ابن‌سلام ارائه کرده است (ابن‌حجر، ۱۴۱۵: ۱۰۳/۴). اما طبرانی در معجم کبیر خود و در گزارشی کامل‌تر، به ۲۱ نفر از راویان ابن‌سلام که ۵۱ روایت نقل کرده‌اند و ۱۰ نفر از راویان یوسف بن سلام، فرزند او، اشاره کرده است. گزارش تعداد منقولات هر یک از روات ابن‌سلام، با استناد به معجم کبیر طبرانی، در جدول ذیل ملاحظه کردنی است:

جدول ۱ و ۲: گزارش تعداد منقولات هر یک از روات ابن سلام، با استناد به معجم کبیر طبرانی

تعداد	اسامی روات	تعداد روایات	تعداد	اسامی روات	تعداد روایات
۱	یوسف بن عبدالله بن سلام	۱۵ نمونه	۸	بشر بن شغاف	۴ نمونه
۲	محمد بن عبدالله بن سلام	۱ نمونه	۹	خرشۀ بن الحر	۴ نمونه
۳	حمزه بن محمد بن یوسف بن سلام	۱ نمونه	۱۰	عبدالله بن معقل	۱ نمونه
۴	پسر برادر ابن سلام	۱ نمونه	۱۱	محمد بن یحیی حبان	۱ نمونه
۵	ابوهریره	۵ نمونه	۱۲	عبید بن عمیر اللیثی	۱ نمونه
۶	عبدالله بن حنظله	۱ نمونه	۱۳	ربیع بن حراش	۱ نمونه
۷	انس بن مالک	۲ نمونه	۱۴	عطاء بن یسار	۱ نمونه

تعداد	اسامی روات	تعداد روایات	تعداد	اسامی روات	تعداد روایات
۱۵	زراره بن أوفی	۱ نمونه	۱۹	ابو بردۀ	۲ نمونه
۱۶	قیس بن عبّاد	۲ نمونه	۲۰	ابوسلمۀ	۳ نمونه
۱۷	معاویۀ بن قره	۲ نمونه	۲۱	عبادۀ بن نسی	۱ نمونه
۱۸	مراسیل ابن سلام	۴ نمونه	۲۲	عبید بن خنیس	۱ نمونه

ابن حجر، از شرح حال قیس آشکارتر است؛ زیرا ابن حجر در شرح حال قیس بن عبّاد، بر نقل روایت ابن سلام در زمان عمر تصریح کرده است (ابن حجر، ۱۴۱۵: ۴۰۲/۵). سوم، جز انس بن مالک و ابوهریره که شناخته شده‌اند و البته ضعف دومی پوشیده نیست، راویان چشمگیری در زمره ناقلان او مشاهده نمی‌شوند که خود مؤیدی بر فقدان قدرت علمی ابن سلام است؛ بنابراین، با استناد به قرائنی که در ادامه بدان پرداخته

در پایان، از مجموع این گزارش‌ها به وضوح می‌توان به سه نکته پی برد:

نخست در نمونه‌های متعددی، خاندان ابن سلام به نقل روایات او مبادرت ورزیده‌اند که از پیش‌بینی انگیزه قومی آنان در ترفیع مقام ابن سلام نباید غفلت کرد؛ دوم، وی در ایام منع نقل حدیث در دوران خلفای سه‌گانه، جواز نقل روایت داشته و برای شاگردان گوناگونی حدیث نقل کرده است. این معنا در گزارش

نسائی، ۱۴۰۵: ۴۵/۱؛ ترمذی، ۱۳۹۵: ۱۴۸/۶؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ۱۷۷/۱).

بازخوانی شخصیت ابن سلام

در میان عامه، ابن سلام شخصیتی موثق به شمار رفته (ابن حبان، ۱۳۹۳: ۲۲۸/۳) و روایات بی‌نظیری در فضیلت وی نقل شده است (بخاری، ۱۴۲۲: ۳۷/۵؛ نسائی، ۱۴۰۵: ۴۵/۱؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۹۲۱/۳)؛ اما در میان شیعیان، فردی غیر موثق محسوب شده (ابن طاووس، ۱۴۱۶: ۸۰) و در آرا محققان معاصر امامیه، به عنوان یکی از چهار سررشته اصلی ورود اسرائیلیات به منابع اسلامی شناخته شده است (معرفت، ۱۳۷۹: ۷۷/۲ تا ۸۴).

این در حالی است که ابن سلام در گزارش‌های تاریخی موجود، همچون برخی عناصر منفور تاریخ، عنادی با اهل بیت (ع) نشان نداده و نقش پررنگی در وقایع سرنوشت‌ساز ایفا نکرده است. وی حتی حضرت علی (ع) را در آستانه حرکت به سوی عراق، به حفظ پایگاه اسلام در مدینه تشویق کرد (ابن حجر، ۱۴۱۵: ۱۰۳/۴ و ۱۰۴).

از این رو، هر چند نعیم بن حماد مدعی طرد روایات ابن سلام از سوی عالمان شیعی شده است، عالمان شیعی در منابع گوناگون، در ماجرای ایمان آوردن او بدون آنکه کمترین تعرضی به وی کنند، از مجموعه پرسش‌هایی یاد کرده اند که به مسائل ابن سلام مشهور شده است (ابن بابویه، ۱۳۹۸: ۳۹۰؛ ابن بابویه، ۱۳۸۵: ۱۳/۱ و ۹۴ و ۹۵؛ مفید، ۱۴۱۳: الاختصاص/۴۲ تا ۵۱؛ مفید، ۱۴۱۳: الامالی/۱۰۶؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۵۲/۱؛ ورام، ۱۴۱۰: ۴۹/۱ و ۱۶۶؛ مجلسی، ۱۴۰۶: ۶۰۰/۸؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۲۴/۵؛ شیخ حر، ۱۴۱۸: ۲۸۲/۱؛ شیخ حر، ۱۴۲۵: ۲۱۷/۱ و ۴۲۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳:

می‌شود، وی را می‌توان شیخی وابسته به حکومت توصیف کرد که حلقه درسی نه برای علم‌آموزی بلکه برای گمراه کردن عامه مردم به منظور پذیرش اقدامات حکومت دایر کرد. البته بنابر تصریح تاریخ، زیباروی و زیباسخن هم بود (مسلم، بی‌تا: ۱۹۳۱/۴) و جذابیت لازم را در جلب نظر مردم عوام داشت. چنان‌که جوادعلی در این باره نوشته است: به نظر می‌رسد رتبه علمی که ابن سلام و کعب الاحبار در جامعه اسلامی بدان دست یافتند، محصول ساده‌اندیشی برخی مسلمانان و فخرفروشی یهودیان بود؛ زیرا این افراد درباره انبیا و امت‌های پیشین، به نقل مطالبی می‌پرداختند که برای مسلمانان جذابیت داشت و گمان می‌کردند اگر جایگاه علمی این افراد را ارتقا بخشند، به نفع اسلام است (جوادعلی، ۱۹۷۸: ۵۶۲/۶ و ۵۶۳).

جایگاه ابن سلام در منابع عامه

در منابع حدیثی و رجالی و حتی تاریخی عامه، همواره نگرش مثبت به ابن سلام درخور ملاحظه است؛ برای نمونه در ثقات ابن حبان، از وی نام برده شده (ابن حبان، ۱۳۹۳: ۲۲۸/۳) و در تذکره الحفاظ ذهبی با عباراتی کم‌نظیر ستایش شده است. چنان‌که ذهبی وی را عالم زمان خود و از اهالی بهشت توصیف کرده و روایات متعددی در مدح او نقل کرده و آیاتی را در وصف وی دانسته است (ذهبی، تذکره: ۲۴/۱ و ۲۵)؛ اما افزون بر منابع رجالی، تراجم‌نگاران نیز از وی به نیکی یاد کرده‌اند (ابن اثیر، ۱۴۰۹: ۱۶۱/۳؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۹۲۲/۳؛ ابن حجر، ۱۴۱۵: ۱۰۳/۴ و ۱۰۴). چنان‌که در منابع اصیل حدیثی همچون صحاح بخاری و مسلم، سنن نسائی، سنن ترمذی و مستدرک حاکم نیشابوری نیز روایات فضایل او نقل شده و همواره ستوده شده است (بخاری، ۱۴۲۲: ۳۶/۹؛ مسلم، بی‌تا: ۱۹۳۱/۴؛

۲۹۱/۵ و ۳۱۳ ؛ ۳۱۱/۶ ؛ ۱۷۳/۸ ؛ ۳۰۳/۹ و ۳۰۴ ؛
خصیصی، ۱۴۱۹: ۷۶).

ولی با این همه دلیل بر اعتماد نداشتن عالمان، خاصه بر ابن سلام، گزارش نعیم بن حماد از عملکرد شیعیان است. وی چنان‌که در ادامه به تفصیل ذکر می‌شود، رویکرد عالمان شیعه در قبال روایات ابن سلام و کعب‌الأخبار را توقف در آن‌ها به علت مخالفت این دو با اهل بیت پیامبر(ص) توصیف کرده است (ابن طاووس، ۱۴۱۶: ۸۰). بی‌شک گزارش او از این وضعیت و تلاش برای تطهیر این دو چهره و حتی تبدیل آنان به یاران خواص امیر مؤمنان، از درستی گفتار او خبر می‌دهد. چنان‌که نپذیرفتن مدعای او درباره این دو شخصیت از سوی سید بن طاووس و اصرار او بر طرد آنان نیز بر مردود بودن ابن سلام نزد شیعیان صحه می‌نهد (ابن طاووس، ۱۴۱۶: ۳۵)؛ بنابراین، از مجموع این قرائن می‌توان ادعا کرد سطور نانوخته یا گزارش‌های کمتر دیده شده تاریخی درباره ابن سلام و نقش اجتماعی سیاسی او در دوران خلفا به بعد، کلید فهم چرایی پررنگ شدن نقش ابن سلام در تفسیر آیات وحی و مخالفت شیعیان با اوست. به همین مناسبت، آخرین بخش این نوشتار به بازنگری تاریخی بیوگرافی و فعالیت‌های ابن سلام اختصاص یافته است که در ابتدا، به اجمال از آن یاد شد.

واکاوی ابن سلام در دوران حیات پیامبر(ص)

دوران حیات رسول خدا(ص) را به عبارتی باید دوران خاموش فعالیت ابن سلام به حساب آورد؛ زیرا جز خبر ایمان آوردن او، قول مشهوری از حضور مشهودش در وقایع زمان پیامبر به چشم نمی‌آید. ضمن آنکه گزارش ابن حجر از حضور وی در جنگ خندق را نیز نمی‌توان معتبر دانست؛ چون حمایت یک حبر یهودی از پیامبر، در جنگی که یهودیان

پشتیبانی سپاه دشمن را به عهده گرفته بودند، امری درخور توجه بوده و انگیزه نقل آن در گزارش‌های متقن تاریخی وجود داشته است. در حالی که چنین خبری در دیگر منابع یافت نشد. هنگامی که نمی‌توان خبر حضور ابن سلام در جنگ خندق را مطمئن دانست، به تبع اولی نمی‌توان حضور او در جنگ بدر را که تنها ابن حجر ناقل آن بوده و البته خود او نیز آن را تضعیف کرده است، پذیرفت؛ ولی از خلال آن می‌توان تلاش به منظور موقعیت‌سازی برای ابن سلام را برداشت کرد. همان‌گونه که روایات بی‌نظیر درباره فضیلت ابن سلام که وی را در زمره عشره مبشره قرار داده، در راستای ترفیع جایگاه او بوده است.

اما فارغ از گزارش ابن سلام در غزوات پیامبر، روایتی نیز ذهبی در فضایل ابن سلام نقل کرده که نشانگر عملکرد دینی ابن سلام است. طبق این روایت که فرزند ابن سلام، یعنی یوسف، ناقل آن بوده، روزی ابن سلام به پیامبر گفته است: من هم تورات و هم قرآن می‌خوانم. پیامبر نیز نه تنها او را نهی نفرموده، بلکه فرموده است: یک شب قرآن و یک شب تورات بخوان. ذهبی در توضیح روایت مذکور معتقد است اگر این نقل صحیح باشد، اجازه پیامبر مبنی بر قرائت مداوم تورات، به علت تکرار و تدبر ابن سلام در عهد عتیق بوده است (ذهبی، ۱۴۱۹: ۲۴/۱ و ۲۵).

فارغ از صحت این روایت و جواز قرائت تورات که به پیامبر منتسب شده است، منابع مختلف از عتاب عمر توسط پیامبر(ص) به علت رجوع به منابع اهل کتاب خبر داده‌اند (معرفت، ۱۳۷۹: ۷۴/۲)؛ حتی جعلی بودن این حدیث نیز، قرینه‌ای بر درستی ادعای عالمان شیعه مبنی بر ورود اسرائیلیات به دست ابن سلام در روایات نبوی است (معرفت، ۱۳۷۹: ۷۴/۲). این گزارش حاکی از ارتباط مداوم و آشکار ابن سلام با مصادر یهودی، در سال‌های پس از ایمان اوست که

عمر نماز خواند. سپس گفت: به خدا قسم ای مردم اگر شما در خواندن نماز بر جنازه خلیفه بر من سبقت گرفتید، در مدح و ثنای او از من پیشی نگرفته‌اید. پس بر بالین او ایستاد و گفت: ای عمر برادر مسلمان خوبی برای من بودی. در احیای حق بخشنده و در گسترش باطل بخیل بودی. هنگامی که رضایت الهی بود، راضی بودی و آنگاه که موقع غضب بود، خشمگین می‌بودی. چشم پاک و پاکدامن بودی و متملق و غیبت‌کننده نبودی؛ سپس نشست (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۲۸۲/۳). این عبارات ستایشگر، به وضوح از پیوند آشکار ابن سلام با حاکم وقت حکایت می‌کند.

واکاوی ابن سلام در دوران خلافت عثمان

از فعالیت ابن سلام در دوران خلافت عثمان، دفاع او در شورش‌هایی که علیه خلیفه سوم درگرفته بود، در منابع متعدد نقل شده است. مورخان در سلسله‌سندی از پسر برادر ابن سلام نقل کرده‌اند که در هنگام شورش علیه عثمان، ابن سلام نزد خلیفه مقتول رفت و گفت: برای یاری تو آمده‌ام. عثمان گفت: مردم را از گرد من پراکنده ساز. زیرا تو بیرون باشی برای من بهتر است تا اینکه داخل در کنارم باشی. او بیرون رفت و خطاب به مردم گفت: نام من در جاهلیت حصین بود و پیامبر مرا عبدالله نامید و آیات ۱۰ احقاف و ۴۳ رعد در وصف من نازل شد. بلاشک خداوند بلا و خشونت را از شما دور کرد و ملائک به سرزمینتان نازل شد و وحی فرود آمد. پس قسم به پروردگار که اگر این مرد را بکشید، ملائک شما را طرد می‌کنند و تا قیامت شمشیر خود را علیه شما در نیام نخواهند نهاد. مردم خشمگین نیز گفتند: این یهودی و عثمان را با هم بکشید (ابن اثیر، ۱۴۰۹: ۱۶۰/۳ و ۱۶۱؛ ابن حجر، ۱۴۱۵: ۱۰۴/۴). چنان‌که هویداست، ابن سلام در این مکالمه با مردم، افزون بر آنکه به صراحت از وجاهت دینی خود در پیشبرد

به احتمال، تعجب و حیرت عامه مردم را برانگیخته و در پی آن، ابن سلام یا اطرافیان او را واداشته است تا به منظور توجیه قرائت مداوم تورات توسط ابن سلام مسلمان شده، چنین روایتی را جعل کنند.

واکاوی ابن سلام در دوران خلافت عمر

برحسب یافته‌های این مقاله، گزارشی از عملکرد ویژه و محسوس ابن سلام در ایام خلافت دو ساله ابوبکر در دسترس نیست؛ ولی اخبار چندگانه‌ای از فعالیت او در زمان خلافت ده ساله عمر درخور ملاحظه است.

نخست آنکه بنا بر قراین تاریخی و تصریح قیس بن عباد (ابن حجر، ۱۴۱۵: ۴۰۲/۵)، ابن سلام در دوران منع نقل حدیث در زمان عمر، در کنار کعب‌الأخبار محدثی پرکار بوده و در پاسخ به سؤالات مخاطبان، از آموزه‌های یهود استفاده می‌کرده است (ذهبی، بی‌تا: ۶۱/۱). از همین نقطه، می‌توان به تعامل خاص ابن سلام با دستگاه حکومت پی برد که مجوز نقل حدیث برای وی صادر شده است. به ویژه آنکه عمر به استناد ارتباط تنگاتنگی که با کعب‌الأخبار داشته، نه تنها به یهودیان روی خوش نشان می‌داده، بلکه از آنان در جهت‌دهی دینی جامعه مدد می‌گرفته (معارف، ۱۳۸۸: ۹۵ و ۹۶) و از فراگیری مطالب آنان استقبال می‌کرده است. چنان‌که در دوران حیات رسول خدا(ص) به علت این علاقه‌مندی، تویخ شد (معرفت، ۱۳۷۹: ۷۴/۲). همان‌طور که پیشتر در بررسی مقام علمی و دینی ابن سلام گذشت، حضور ۲۱ راوی در لیست روایات ابن سلام، دلیل دیگری بر جواز ابن سلام در نقل روایت است.

اما گزارش دوم از فعالیت محسوس ابن سلام در این دوره، به پایان خلافت عمر و تشییع جنازه او باز می‌گردد. بنا بر روایت تاریخی ابن سعد که در طبقات‌الکبری نقل کرده است، ابن سلام آمد و بر جنازه

در وهله نخست بر آن بوده است تا قتل عثمان را گناهی عظیم‌تر از قتل رسول(ص) خدا نشان دهد که نزد پروردگار نابخشودنی و مستوجب عقاب سنگین و بی سابقه است. پس از آن، با مطرح کردن مسئله کهولت سن عثمان، درصدد فریب معترضان برآمده است تا آنان امور را به جریان طبیعی واگذارند. اما در سومین مرحله، از نیروی ماورائی ملائک مدد گرفته است و ضمن ترغیب مردم به حفظ وضع موجود که فرشتگان از امنیت مدینه حفاظت می‌کنند، آنان را باز از خشم و انتقام ملائک ترسانده است. گویا به این معنا که حکومت عثمان تأیید شده الهی بوده است و ملائک به یمن وجود او، از مدینه حفاظت می‌کردند؛ ولی با حذف او، اوضاع علیه مدینه می‌شده است. در آخرین وهله نیز، ابن‌سلام پای جبر و تقدیر الهی را به میان کشیده و با استناد به کتاب الهی، بیعت عثمان را بر همگان، از جمله معترضان، پایدار خوانده تا مردم را به پذیرش وضعی که در تقدیر الهی برایشان رقم خورده است، مجاب کند.

ابن‌سعد در طبقات نیز، سه روایت مشابه دیگر آورده است. در قول اول، مالک بن دینار با واسطه‌ای نامعلوم از ابن‌سلام نقل کرده است که گفت روزی که عثمان کشته شد، عرب به هلاکت رسید (ابن‌سعد، ۱۴۱۰: ۵۹/۳) که این خود از پیوند عاطفی و مناسبات سیاسی اجتماعی ابن‌سلام با عثمان پرده بر می‌دارد.

چنان‌که در روایت دیگری از ابن‌سلام پرسیده شد: هنگام قتل عثمان او را در کتب خود (تورات) چگونه یافتی؟ وی نیز گفت: او را بر قاتلان و گمراهان امیر یافتم (ابن‌سعد، ۱۴۱۰: ۶۰/۳). در واقع این مشابه همان روایت آخر نعیم بن حماد از این ماجراست؛ با این تفاوت که در این روایت، مقصود از کتاب الهی تورات بوده است و از ارتباط ابن‌سلام با مصادر یهودی خبر می‌دهد. روایت سوم ابن‌سعد نیز، بیانگر ادعای ابن‌سلام

امور سیاسی استفاده کرده، از نیروهای ماورائی نیز کمک طلبیده و بر آن شده است تا با القای حمایت الهی از مدینه و غضبی که خلیفه‌کشی در پی دارد، معترضان را به عقب‌نشینی وادار کند.

چنان‌که این معنا در چهار روایتی که نعیم بن حماد از قتل عثمان نقل کرده نیز مشاهده کردنی است. بنابر روایت نخست که ابن‌سلام خود ناقل آن بوده است، آنگاه که مردم به عثمان هجوم بردند، وی آنان را از قتل خلیفه برحذر داشت و گفت: والله قسم جزای پیامبرکشی در تقدیر الهی، قتل ۷ هزار نفر از شماست؛ ولی اگر خلیفه را بکشید خداوند امور شما را اصلاح نگرداند جز آنکه ۴۰ هزار نفر از شما را بکشد (نعیم بن حماد، ۱۴۱۲: ۱۵۶/۱).

در روایت دوم نیز که باز خود ابن‌سلام ناقل آن بوده، مردم را از اعتراض به شیخی که به شکل طبیعی اندکی از عمرش باقی نمانده، اشاره به کهولت سن عثمان، برحذر داشته و آنان را تهدید کرده است که اگر او را بکشید خداوند بر شما شمشیر می‌کشد و تا قیامت شمشیر غضب خود را از شما دور نمی‌کند (نعیم بن حماد، ۱۴۱۲: ۱۵۶/۱).

اما در روایت سوم نعیم بن حماد از قتل عثمان، ابن‌سلام که این بار هم خود راوی این واقعه بوده، به معترضان گفته است: بدون تردید ملائکه الهی از مدینه از هر جهت محافظت می‌کنند و سوراخی در مدینه نیست که ملکی بر آن گماشته نشده باشد تا بر فتنه‌گران شمشیر بکشد. پس با کشتن عثمان، ملائکه‌ای را که از شما حفاظت می‌کند، متنفر و پراکنده نسازید (نعیم بن حماد، ۱۴۱۲: ۵۶۳/۲).

در آخرین روایت نیز، ابن‌سلام به مردم گفت: من در کتاب الهی چنان دریافته‌ام که عثمان بر گمراهان و قاتلان امیر است (نعیم بن حماد، ۱۴۱۲: ۱۶۵/۱).

چنان‌که از مجموع این روایات هویدا است، ابن‌سلام

پیامبر خواند و اینکه خداوند اراده کرده است تا دین او را فراگیر کند و مانع بدخواهانی شود که به دنبال خاموش کردن نور هدایت او هستند. ابن سلام با استفاده ابزاری از مفاهیم دینی که ذکر آن در روایات قبلی گذشت، آنان را از مقابله با تقدیر الهی در کنار زدن عثمان و عذاب الهی که قتل او برای مردم در پی دارد، برحذر داشت. مردم به پاخاسته و او را یهودی دروغگو خواندند. ابن سلام نیز آنان را دروغگو خواند و بر اسلام خود تأکید کرد و آیه ۴۳ سوره رعد و ۱۰ سوره احقاف را در وصف خویش معرفی کرد. پس از آن، مردم خشمگین بر عثمان هجوم بردند و او را ذبح کردند. پس از این حادثه و قبل از آنکه شورشیان متفرق شوند، ابن سلام به مسجد آمد و گفت: ای مردم مصر عثمان، امیرمؤمنان را کشتید؛ اما به خدا قسم پیوسته این عهدی است که شکسته شده و خونی است که ریخته شده و مالی است که به نادرستی تقسیم شده است (طبرانی، بی تا: ۱۳/۱۵۵).

از عبارت آخر ابن سلام، می توان تهدید او را مبنی بر خوانخواهی عثمان که در پیش است و فتنه قتل او که هرگز خاموش شدنی نیست، دریافت. چنان که این نقل مفصل افزون بر آنکه از ارتباط خوشایند فرزندان ابن سلام با سفاک بنی امیه، یعنی حجاج بن یوسف، خبر داده از پیوند صمیمانه و نزدیک ابن سلام و عثمان با یکدیگر پرده برداشته است. این خود گمان ارتباط و نفوذ ابن سلام در دستگاه سیاسی حکومت را به یقین مبدل کرده است. به علاوه، صرف نظر از ماهیت عملکرد ابن سلام در اقدام داوطلبانه برای دفاع از عثمان که خود بیانگر روابط فی مابین است، در مکالمه گزارش شده او با مردم، دو نکته نیز درخور توجه است: نخست آنکه وی دو فقره از وحی را که در مکه نزول یافته بود، در وصف خویش معرفی کرده و با تمسک به آن و افتخار به تغییر نامش از سوی رسول

درباره محاکمه گمراهان و قاتلان ابن سلام در روز جزا و در محضر پروردگار است (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۶۰/۳).
خطابی در غریب‌الحديث نیز، از تلاش دیگر ابن سلام برای ارباب مردم سخن گفته است. براساس این نقل، ابن سلام معترضان را تهدید کرد که پس از قتل عثمان، ملائک به شهر رسول خدا پای نمی گذارند و به خدا قسم کسی نیست که عثمان را بکشد، جز آنکه در حالی که به بیماری جذام مبتلاست و دست ندارد، خداوند را ببیند (خطابی، ۱۴۰۲: ۳۱۱/۱). وجه مشترک دو روایت اخیر ابن سعد و خطابی نیز، تلاش عثمان برای ترساندن مردم از عاقبت کارشان در روز جزاست.

با این همه، شاید بتوان روایت نوه ابن سلام را از این واقعه، یکی از پرمعناترین نقل‌ها در این زمینه دانست. در این روایت که عبدالملک بن عمیر ناقل آن بوده است، محمد، فرزند یوسف، به دربار حجاج آمد و از او اجازه ورود خواست. به وی اجازه ورود داده شد و در جوار تخت پادشاهی جایی برای او باز کردند؛ پس او در محضر حجاج نشست. حجاج به او گفت: پدرت برای عبدالملک مروان، حدیث قتل عثمان را از جدت ابن سلام نقل کرده است. او گفت من نیز آن را می دانم و شروع به بیان آن کرد. وی گفت: آنگاه که مصریان معترض، عثمان را محاصره کرده بودند، ابن سلام بر عثمان داخل شد و گفت: آمده‌ام تا ثابت کنم که در راه تو، یا طلب شهادت کرده یا گشایشی بر تو ایجاد می کنم؛ چرا که این قوم قصد قتل تو را دارند. در حالی که اگر تو را بکشند برای آنان مایه شر و برای تو خیر خواهد بود. عثمان نیز گفت: در برابر حقی که بر گردن تو دارم از خداوند می خواهم شر آنان را از تو دور کند و خیر را به سوی تو سوق دهد. ابن سلام شنید و اطاعت کرد. آنگاه که خارج شد معترضان گمان کردند خبر خوشی برایشان آورده است. ابن سلام ایستاد و خطبه‌ای در وصف عثمان خواند و راه او را ادامه راه

گزارش، توصیف بحرانی از جنگ صفین است. وی نوشته است: ابن سلام در صفین از جنگ کناره‌گیری کرد و در مدینه اقامت داشت تا آنکه در سال ۴۳ هجری درگذشت (بحرانی، ۱۴۱۶: ۹۳/۳).

بدون تردید همین سه گزارش، یعنی بیعت نکردن او با حضرت علی (ع) هنگامی که مردم مدینه با استقبال بی نظیر به سوی بیعت با حضرت می‌رفتند و همراهی نکردن او در جنگ جمل علیه فتنه‌گران و نیز انصراف از جنگ با معاویه در نبرد صفین، در اثبات همراهی نکردن ابن سلام با حضرت علی (ع) کافی است.

ولی بر این عوامل، گزارش سید بن طاووس از کتاب نعیم بن حماد را نیز باید افزود که گواهی روشن از عناد ابن سلام با اهل بیت (ص) پیامبر است. سید بن طاووس در کتاب التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن که به تصریح خود مؤلف، دارای اسامی دیگری نیز بوده، (ابن طاووس، ۱۴۱۶: ۳۱ تا ۳۳) به بیان فتنه‌هایی پرداخته که به طور معمول، پس از وفات پیامبر (ص) ظهور یافته و در دوران خلفا و حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس بر مسلمانان گذشته است. در این میان، ابن طاووس از مصادر مختلفی مطالب را نقل کرده است؛ ولی از سه کتاب روایتگری درخور توجهی کرده که کتاب حماد بن نعیم نخستین کتاب پر ارجاع است (ابن طاووس، ۱۴۱۶: ۳۳).

نعیم که بر پایه تصریح سید بن طاووس، از رجال امامیه نبوده، (ابن طاووس، ۱۴۱۶: ۳۴) بابتی از کتاب خود را به دفاع از کعب‌الاحبار و ابن سلام اختصاص داده و آن دو را از اصحاب خاص امیرالمؤمنین معرفی کرده است. وی در ابتدای این باب، به نگرش عالمان امامیه به این دو فرد اشاره کرده که آنان را مخالفان اهل بیت پیامبر (ص) دانسته و به علت این اعتقاد، در روایات این دو نفر توقف کرده است. در حالی که نعیم پس از آنکه این دو را صحابی خاص حضرت علی (ع)

خدا (ص)، برای اثبات وجهه دینی و تقدس‌سازی برای خود تلاش کرده است؛ دوم آنکه در مقابل، مردم معترض در واکنش به درخواست او، وی را یهودی خواندند و قتل او و عثمان را فریاد زدند. یهودی خواندن مردی که گزارش‌های تاریخی ایمان آوردن او را در سال اول هجرت بیان کرده‌اند و بر این اساس در آن زمان، ۳۵ سال از مسلمان شدنش می‌گذشت و همچنین دعوت به قتل او در کنار قتل خلیفه منفور، از عملکرد نانوخته ابن سلام در جامعه اسلامی و ارتباط او با دستگاه حاکم نشان دارد (ابن اثیر، ۱۴۰۹: ۱۶۰/۳ و ۱۶۱؛ ابن حجر، ۱۴۱۵: ۱۰۴/۴)؛ بنابراین فقط با توجه به همین دو نکته، می‌توان به چرایی تلاش حاکمیت مبنی بر بزرگ شدن وجهه افرادی همچون ابن سلام در جامعه اسلامی و عوایدی که برای نظام حاکم داشته‌اند، پی برد.

واکاوی ابن سلام در دوران خلافت حضرت علی (ع)

در دوران خلافت حضرت علی (ع) نیز، چند گزارش از تعامل ابن سلام با حضرتش به چشم می‌خورد. نخست گزارشی که طبری و ابن اثیر از زهری نقل کرده‌اند که ابن سلام و قدامه بن مظعون و مغیره بن شعبه با حضرت علی (ع) بیعت نکردند (طبری، ۱۹۶۷: ۴۳۰/۴؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۲۲۶/۷)؛ دوم گزارشی که مخالفت ابن سلام با خروج حضرت علی (ع) از مدینه را روایت کرده است. ابن حجر از قول بغوی در معجم، طبق سند درخور استنادی از عبدالله بن معقل نقل کرده که ابن سلام حضرت علی (ع) را از خروج از مدینه و حرکت به سوی عراق بر حذر داشت و به ایشان گفت، منبر رسول خدا (ص) را حفظ کن؛ زیرا اگر آن را ترک کردی هرگز باز نمی‌گردی و آن را نخواهی دید که حضرت در پاسخ فرمود: ابن سلام مردی صالح از ماست (ابن حجر، ۱۴۱۵: ۱۰۳/۴ و ۱۰۴)؛ سومین

شده ابن‌سلام و کعب‌الأخبار را بازسازی کرده و آن دو را به خواص یاران حضرت علی(ع) بدل کند و تصویرسازی مطلوبی از چهره این دو فرد در قرون نخست ارائه دهد. از جمله آنکه به روایاتی در مذمت ابن‌سلام اشاره کرده و سپس در توجیه آن‌ها را تقیه‌ای خوانده که بنابر شواهد تحقیقاتی موجود، متن حداقل تعدادی از این روایات اکنون در دست ما نیست. دوم آنکه به موضع عالمان شیعه اشاره کرده است که روایات این دو فرد را به علت مخالفت با اهل‌بیت(ع) طرد کرده بودند که این اجماع در کلام نعیم بن حماد و تلاش برای تغییر رأی آنان درخور تأمل است.

به هر روی، نعیم بن حماد تلاش کرده تا از مخالفت ابن‌سلام با خروج حضرت علی(ع) از مدینه و جملاتی که پس از شهادت حضرتش در ذم مردم زمانه به کار برده است، به ارادت ویژه ابن‌سلام به امیرمؤمنان دست یابد (ابن‌طاووس، ۱۴۱۶: ۸۰ و ۸۱)؛ در حالی که در دیگر منابع، عبارات ابن‌سلام در سوگ از دست رفتن حضرت علی(ع) ذکر نشده است و در نتیجه قول متفرد نعیم، ضعفی در اثبات مدعای او محسوب می‌شود. به علاوه آنکه مشابه این عبارات در دیگر منابع از زبان ابن‌سلام، در آستانه قتل عثمان و تلاش او برای متفرق کردن مردم بیان شده است (نعیم بن حماد، ۱۴۱۲: ۱۵۶/۱). ضمن آنکه وی در این عبارات، مدعی شده است مجازات پیامبرکشی از سوی خداوند قتل ۷ هزار نفر از امت و مجازات خلیفه‌کشی که جانشین همان پیامبر است، قتل ۳۵ هزار نفر است (ابن‌طاووس، ۱۴۱۶: ۸۰ و ۸۱) که این ارقام ضمن خشونت‌پذیرفتنی، جایگاه خلیفه را از نبی فراتر برده و این مدعا را بی‌اساس کرده است.

اما درباره عبارت حضرت علی(ع) در تأیید ابن‌سلام که اولین قرینه نعیم مبنی بر ارادت ابن‌سلام به حضرتش بوده است، باید گفت: اینکه حضرت علی(ع)

معرفی کرده، مدعی شده روایاتی که حضرت علی(ع) به ملامت و مذمت این دو فرد پرداخته، جنبه تقیه نسبت به آنان را داشته است (ابن‌طاووس، ۱۴۱۶: ۸۰).

اما قرینه‌ای که نعیم بر محبت ویژه ابن‌سلام به حضرت علی(ع) اقامه کرده تا از این رهگذر دیدگاه علمای امامیه را به ابن‌سلام تغییر دهد، مخالفت او با خروج حضرتش از مدینه است. نعیم بن حماد از جلد نخست کتاب انباء النحاه اثر علی بن یوسف الشیبانی، صفحات ۳۹ و ۴۶ تا ۴۷، چنین نقل کرده است: هنگامی که حضرت قصد خروج از مدینه را داشت، ابن‌سلام به ایشان گفت بر منبر رسول خدا(ص) باقی بمان و به سوی عراق برو که در این رفتن تو بازگشتی نیست. اصحاب حضرت خواستند او را مضروب کنند که حضرتش فرمود: ابن‌سلام را رها کنید که از ما اهل‌بیت است؛ سپس به سوی عراق رفت و وقایع بعدی رخ نمود. اما آنگاه که حضرت به شهادت رسید، ابن‌سلام گفت: سر حضرت علی معادل سر چهل نفر است و او صالح بود. سپس افزود: امتی نیست که پیامبرش را بکشد جز آنکه خداوند ۷ هزار نفر از آنان را می‌کشد و اگر امتی خلیفه‌اش را بکشد، خداوند ۳۵ هزار نفر آنان را خواهد کشت. سپس نعیم از این گزارش چنین نتیجه گرفته است که این سخنان اقتضا می‌کند که ابن‌سلام به خلافت حضرت علی(ع) پس از پیامبر(ص) اعتقاد داشته باشد؛ چرا که وی عقوبت قتل خلیفه را پس از شهادت حضرت علی گفته و چنین سخنی را پس از مرگ سه خلیفه قبلی ایراد نکرده است (ابن‌طاووس، ۱۴۱۶: ۸۰ و ۸۱). با وجود این، سید بن طاووس در ابتدای کتاب به صراحت با اعتقاد مذکور نعیم بن حماد مخالفت ورزیده است (ابن‌طاووس، ۱۴۱۶: ۳۵).

اما در گزارش نعیم بن حماد، توجه به این نکته حائز اهمیت است که وی تلاش کرده است تا وجهه تخریب

همواره در صدد آن بوده است که موقعیت دینی و اجتماعی ابن‌سلام را در جامعه تقویت کرده و او را به مرجعیتی در مقابل حضرت علی(ع) مبدل کند؛ بنابراین در نمونه‌های گوناگون، فضایل حضرت علی(ع) به ابن‌سلام نسبت داده شده است که خلفا در اثبات آن فضایل ساختگی و شیعیان در رد آن پافشاری کرده‌اند.

تلاش برای جایگزینی ابن‌سلام در جایگاه فضایل حضرت علی(ع)

چنان‌که تاکنون در بازخوانی شخصیت ابن‌سلام گذشته است، وی را می‌توان عالمی درباری در حکومت خلفا تلقی کرد که توجیه‌گر اعمال ضدّ دینی حاکمان برای عوام بوده و بر همین اساس، با دولت عدالت‌خواه علوی نیز ناسازگار بوده است. با این همه، زمانی تلاش حکومت برای جایگزین کردن ابن‌سلام به جای اهل بیت پیامبر(ص)، به عنوان مرجعیت علمی و دینی، بیش از پیش محسوس می‌شود که قراین متعددی از فضیلت تراشی برای او، معادل فضایلی که حضرت علی(ع) به آن مفتخر هستند، اقامه شود. در این راستا، می‌توان از گزارش سلیم بن قیس (متوفی ۷۶ ق) و از مکالمه خصمانه معاویه و قیس بن سعد بن عباده آغاز کرد.

سلیم بن قیس زمان واقعه پیش رو را سال‌های ابتدایی دوران خلافت معاویه و پس از صلح با امام حسن(ع) و مکان آن را دروازه مدینه، به هنگام استقبال از خلیفه بی‌رقیب امت اسلامی بیان کرده است. براساس این گزارش، معاویه به قیس بن سعد بن عباده شکوه کرد که چرا استقبال‌کنندگان به طور عمده از قریش بوده‌اند و از انصار به مراتب کمتر حاضر شده‌اند. قیس در پاسخ، از وقایع صدر اسلام به ویژه جنگ‌های بدر و احد یاد کرد که انصار برای

در پاسخ به درخواست ابن‌سلام، مبنی بر خارج نشدن ایشان از مدینه، در وصف وی فرموده باشد که او مردی صالح از ماست، در دیگر منابع عامه نیز نقل شده است (ابن‌طاووس، ۱۴۱۶: ۸۰ و ۸۱؛ ابن‌حجر، ۱۴۱۵: ۱۰۳/۴ و ۱۰۴)؛ ولی در هیچ یک از منابع خاصه وارد نشده است. از دیگر سو، عملکرد ابن‌سلام در امتناع از بیعت با حضرت علی(ع) (طبری، ۱۹۶۷: ۴۳۰/۴؛ ابن‌کثیر، ۱۴۰۷: ۲۲۶/۷) و سپس حضور نیافتن در جنگ جمل و کناره‌گیری از جنگ صفین، گمان همراهی وی با حضرتش را از بین می‌برد و از اختلافات پرده بر می‌دارد. ضمن آنکه واکنش اصحاب حضرت علی(ع) به سخنان ابن‌سلام که قصد ضرب و شتم وی را داشتند، به وضوح بیانگر آن است که او نه تنها از خواص یاران حضرت علی(ع) نبوده، بلکه تعامل مثبتی با حکومت حضرتش نداشته است که اصحاب به نوعی در صدد انتقام از او بوده‌اند؛ بنابراین، اگر انتساب این جمله به حضرت علی(ع) را دروغ تاریخی فرض نکنیم، این سخن حضرتش فقط برای بازداشت اصحاب از هجوم به او بوده و مدحی در پی نداشته است. ضمن آنکه سیره حضرتش در الگوی دینداری جامعه نیز، بر پایه مقابله با قصاص بوده است که همین موجب فرار کعب‌الأحبار از مدینه به شام شده بود (معارف، ۱۳۸۸: ۱۰۸). ابن‌سلام تا آخر عمر در مدینه باقی ماند و به شام نگریخت؛ ولی به طبع شیوه مقابله حضرت علی(ع) با قصه‌گویان مورد پسند ابن‌سلام نبوده و کارنامه او در نقل اسرانیلیات، تیرگی روابط را موجب می‌شده است.

بنابراین، از کنار هم قرار گرفتن این قراین، عناد ابن‌سلام با حضرت علی(ع) و محدود شدن او در حکومت حضرتش عیان می‌شود؛ ولی مدعای این مقاله از این فراتر است. نگارندگان معتقدند بر پایه قراینی که در عنوان بعدی ارائه می‌شود، حاکمیت

حفظ اسلام، با همه وجود به جنگ معاویه و پدرش که کمر به نابودی اسلام بسته بودند، پرداختند و اموال خود را از دست دادند و اکنون مرکبی ندارند که به استقبال خلیفه درآیند. سپس، به مناقب حضرت علی(ع) پرداخت و بنا بر گزارش سلیم، چیزی از آن فروگذار نکرد. سپس گفت: اگر اهل بیت پیامبر(ص) را از قریش جدا کنیم بدون تردید، انصار بیش از قریش برای اسلام فداکاری کرده‌اند. در حالی که جز اهل بیت پیامبر(ص)، برای کسی حقی در خلافت نیست. معاویه خشمگین شد و پرسید: این سخنان را از که فراگرفته‌ای؟ قیس گفت: از کسی که حقی فراتر از پدرم بر من داشت. کسی که معیار تدین و صدیق و فاروق امت است و خداوند در باره‌اش به پیامبر فرمود: «بگو برای من کافی است که خداوند و کسی که علم کتاب نزد اوست، میان من و شما گواه باشد» (رعد، ۴۳)؛ سپس قیس همه آیاتی را که درباره حضرت علی(ع) نازل شده بود، خواند. معاویه در مقابل گفت: صدیق امت، ابوبکر است و فاروق امت، عمر و کسی که علم کتاب نزد اوست عبدالله بن سلام است. قیس گفت: شایسته این عناوین و سزاوار آن‌ها کسی است که آیات متعدد در وصف او نازل شده باشد و شما همه را حذف کردید؛ سپس چندین آیه و روایت در وصف حضرت علی(ع) قرائت کرد. پس از آن بود که جارچیان معاویه اعلام کردند: هر کس حدیثی در منقبت حضرت علی(ع) یا فضایل خاندانش بیان کند، مستحق کیفر است (سلیم بن قیس، ۱۴۰۵: ۷۷۷/۲ تا ۷۸۰).

بدون تردید روایت تفصیلی سلیم بن قیس از وقایع صدر اسلام که در این مقاله تنها به پاره‌ای از آن اشاره شد، از نزول آیات فراوان در وصف حضرت علی(ع) حکایت دارد؛ اما تلاش حکومت برای جایگزین کردن افرادی موافق با جریان حاکمیت، همچون خلفا و ابن سلام به جای حضرتش، ذیل این آیات بوده است.

چنان که دستورالعمل رسمی معاویه مبنی بر بیان احادیث در فضائل خلفای سه‌گانه و سب حضرت علی(ع) و منع احادیثی که در فضیلت ایشان و خاندان ایشان وارد شده است (سلیم بن قیس، ۱۴۰۵: ۷۸۱/۲ تا ۷۸۴) از تلاش جدی حاکمیت برای محو جایگاه خاندان رسالت، در فهم نصوص دینی پرده بر می‌دارد. ادعای نزول ۳۳ آیه در وصف ابن سلام که موضع موافق با حاکمیت داشته است، به نوعی تداعی‌گر رقیب تراشی برای حضرت علی(ع) است که امت اسلام و به ویژه شیعیان، معتقدند در وصف ایشان نیز آیات متعددی نازل شده است.

چنان که تلاش ابن سلام برای رقابت با حضرت علی(ع)، ذیل آیه ۴۳ سوره رعد در منابع متعدد مشهود است؛ بنابراین امام صادق(ع) به صراحت انتساب این آیه به ابن سلام را دروغ شمرده‌اند و تنها مصداق آیه شریفه را حضرت علی(ع) معرفی کرده‌اند (صفار، ۱۴۰۴: ۲۱۴/۱؛ فرات کوفی، ۱۴۱۰: ۱۸۹؛ عیاشی، ۱۳۸۰: ۲۲۰/۲؛ حسکانی، ۱۴۱۱: ۴۰۲/۱). اختلاف نظر صحابه درباره نزول این آیه در وصف حضرت علی(ع) یا ابن سلام نیز، در منابع تفسیری متقدم به وضوح گزارش شده است که در این راستا، گزارش ابوصالح از ابن عباس درخور تأمل است. وی می‌گوید: یک بار شنیدم که ابن عباس این آیه را در وصف ابن سلام دانست؛ ولی در آخر عمرش شنیدم که موضع قبلی خود را رد کرد و با قسم به پروردگار گفت: این آیه جز در وصف حضرت علی(ع) نازل نشده است (حسکانی، ۱۴۱۱: ۴۰۶/۱)؛ چنان که سعید بن جبیر نیز نه تنها با نزول این آیه در وصف ابن سلام مخالف بوده است (طبری، ۱۴۱۲: ۱۱۸/۱۳ و ۱۱۹) بلکه با جستجویی که در منابع تفسیری متقدم انجام شد، هیچ آیه‌ای را در وصف ابن سلام ندانسته است. افزون بر ابن جبیر،

روایتی از حضرت علی (ع) ذیل این آیه نقل کرده‌اند که حضرتش خود و اهل بیت خویش را مصداق این آیه شریفه اعلام فرموده است (ثعلبی، ۱۴۲۲: ۶/۲۷۰؛ طبری، ۱۴۱۲: ۵/۱۷؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۶۴/۷؛ بحرانی، ۱۴۱۶: ۳/۸۰۲)؛ چنان‌که مشهدی در کنزالدقائق، ۳ روایت از اهل بیت نقل کرده است که در جملگی آنان، اهل بیت خود را مصداق «اهل الذکر» در این آیه توصیف کرده‌اند. از جمله آنکه امام صادق (ع) در پاسخ به محمد بن مسلم که درباره «اهل الذکر» پرسش کرد، فرمودند: برخی از شیعیان ما گمان می‌کنند مقصود این آیه پرسش از اهل کتاب است؛ در حالی که مراد آیه رجوع به ما و پرسش از ما اهل بیت است (مشهدی، ۱۳۶۸: ۳۸۸/۸ و ۳۸۹). ولی با وجود تصریح اهل بیت (ع) بر اینکه مراد از اهل الذکر خود ایشان هستند، ابن عطیه ذیل این آیه از روایتی بی‌سند گزارش داده که بر اساس آن، ابن سلام ادعا کرده است که من مصداق اهل الذکر هستم (ابن عطیه، ۱۴۲۲: ۷۵/۴).

نتیجه

از کنار هم قرار دادن قراین تاریخی، می‌توان چنین استنباط کرد که در گذر زمان، ابن سلام به خلفا نزدیک شده و به موازات آن، از خاندان پیامبر فاصله گرفته است. به گونه‌ای که در ایام خلافت حضرت علی (ع) در جبهه مخالف بوده است. این فاصله از حق، به تدریج ابن سلام را بر آن داشت که به مقابله با فضایل قرآنی حضرت علی (ع) پردازد؛ بنابراین ابن سلام شأن نزول یا مصداق بیش از ۳۰ آیه از قرآن قرار گرفت و در چند روایات، تمجیدهای بی‌ظییری از او شد. در نهایت نیز، با گرایش‌های قوی عثمانی‌گری وی و نقش فعال او در ورود اسرائیلیات به منابع اسلامی و ادعای او مبنی بر نزول چندین فقره وحی در وصف خودش، می‌توان مدعی شد که از او سوءاستفاده ناآگاهانه‌ای

از شعبی نیز نقل شده که معتقد بوده هیچ آیه‌ای از قرآن در وصف ابن سلام نزول نیافته است (سیوطی، ۱۴۰۴: ۶۹/۴).

با این همه، تلاش برای جانشینی ابن سلام ذیل آیاتی که در فضیلت امیرمؤمنان نازل شده، تنها در این نمونه‌ها خلاصه نشده است، بلکه این حیل ذیل آیه ۵۵ سوره مائده، مشهور به آیه ولایت، نیز به چشم می‌خورد. در روایات شأن نزول این آیه چنین آمده است که ابن سلام با تعدادی نزد رسول خدا (ص) رفت و از اعراض یهودیان از خود و دیگر یهودیان مسلمان شده شکایت کردند. در این هنگام، آیه ولایت نازل شد. بر اساس بسیاری از روایات، پس از نزول این آیه، پیامبر (ص) به درب مسجد رسیدند که گدایی خارج شد و ماجرای گرفتن انگشتر در حال رکوع از حضرت علی (ع) را بیان کردند. شیخ طوسی در خصوص پیوند میان ابن سلام و نزول آیه ولایت می‌نویسد: خداوند ولایت خود، پیامبر و حضرت علی (ع) را برای ابن سلام و دیگران جایگزین اعراض قوم و قبیله معاند آنان کرد (طوسی، بی‌تا: ۵۶۴/۳)؛ ولی برخی مفسران با استناد به گفتار ابن سلام با پیامبر (ص) در آستانه نزول این آیه، ابن سلام را به جای حضرت علی (ع)، ولی مؤمنان قلمداد کرده‌اند (ر.ک به: شوشتری، ۱۳۶۷: ۱۷۳) که در این صورت، ولی به هر معنایی در نظر گرفته شود به وضوح، از اشتیاق حکومت برای سوق دادن عامه به ابن سلام به عنوان مرجع دینی خبر می‌دهد.

اما آیه ۷ سوره انبیا، دیگر آیه‌ای است که بنابر روایات امامیه، در وصف اهل بیت (ع) بوده است؛ ولی به ابن سلام منسوب شده است. در این آیه، به کسانی که در حقانیت نزول وحی بر پیامبر تردید دارند، دستور داده شده است از اهل الذکر سؤال کنند: وَ مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (انبیا، ۷). بسیاری از تفاسیر عامه و خاصه،

معرفة الأصحاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دارالجيل.

. ابن عاشور، محمد بن طاهر، (بی تا)، التحرير و التنوير، بیروت: موسسه التاريخ.

. ابن عطيه اندلسی، (۱۴۲۲)، المحرر الوجيز فی تفسیر الكتاب العزیز، تحقیق محمد عبدالسلام عبدالشافی، بیروت: دارالکتب العلمیه.

. ابن کثیر دمشقی، (۱۴۱۹)، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق محمد حسین شمس الدین، بیروت: دارالکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون.

. -----، (۱۴۰۷)، البدايه و النهايه، بیروت: دارالفکر. آلوسی، سید محمود، (۱۴۱۵)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق علی عبدالباری عطی، بیروت: دارالکتب العلمیه.

. بحرانی، هاشم بن سلیمان، (۱۴۱۶)، البرهان فی تفسیر القرآن، قسم الدراسات الاسلامیه، قم: موسسه البعثه. بخاری، محمد بن اسماعیل، (۱۴۲۲)، الجامع المسند الصحیح، محقق: محمد زهیر بن ناصر الناصر، مصر: دارطوق النجاه.

. بغوی حسین بن مسعود، (۱۴۲۰)، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، تحقیق عبدالرزاق المهدي، بیروت: داراحیاء التراث العربی.

. بغوی، عبدالله بن محمد، (۱۴۲۱)، معجم الصحابه، تحقیق محمد الأمين بن محمد الجکني، الكويت: مكتبة دارالبيان. بلاذری، احمد بن یحیی، (۱۴۱۷)، جمل من انساب

الاشرف، تحقیق سهیل ذکار، بیروت: دارالفکر. بیضاوی، عبدالله بن عمر، (۱۴۱۸)، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، تحقیق محمد عبدالرحمن المرعشلی، بیروت: داراحیا التراث العربی.

. ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق، (۱۴۲۲)، الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی. ترمذی، محمد بن عیسی، (۱۳۹۵)، سنن الترمذی، أحمد

نشده، بلکه خود او نیز با سیاست دستگاه حاکم همراه و در این ماجرا دخیل بوده است. از این رو، با وجود وجاهت نسبی که ابن سلام در برخی منابع متقدم امامیه داشته و روایاتی هر چند اندک از او نقل شده، شخصیت حقیقی او مذموم و در مقابل اهل بیت (ع) قرار داشته است. به گونه‌ای که به وضوح می‌توان ابن سلام را عالم درباری به شمار آورد.

کتابنامه

الف. کتاب های فارسی

. قرآن کریم

. ابن ابی حاتم، ابو محمد، (۱۲۷۱)، الجرح و التعديل، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

. ابن اثیر، ابوالحسن، (۱۴۰۹)، أسد الغابه فی معرفه الصحابه، بیروت: دار الفکر

. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۹۸)، التوحيد (للصدوق)، مصحح هاشم حسینی، قم: جامعه مدرسین.

. -----، (۱۳۸۵)، علل الشرائع، قم: داوری.

. ابن حبان، محمد بن حبان، (۱۳۹۳)، الثقات، حیدرآباد هند: وزارة المعارف.

. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، (۱۴۱۵)، الإصابة فی تمییز الصحابه، بیروت: دارالکتب العلمیه.

. -----، (۱۳۲۶)، تهذیب التهذیب، هند: مطبعة دائرة المعارف النظامیه.

. ابن سعد، ابو عبدالله، (۱۴۱۰)، الطبقات الكبرى، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه.

. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، (۱۳۷۹)، مناقب آل ابی طالب، قم: علامه.

. ابن طاووس، علی بن موسی، (۱۴۱۶)، التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، اصفهان: مؤسسه صاحب الامر.

. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، (۱۴۱۲)، الاستیعاب فی

- محمد شاکر و محمدفؤاد عبدالباقی، ج ۲، مصر: شرکهٔ مکتبه و مطبعهٔ مصطفی البابی الحلبي.
- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله، (۱۴۱۱)، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- حر عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹)، وسائل الشیعہ، قم: مؤسسه آل‌البت.
- ، (۱۴۱۸)، الفصول المهمه فی أصول الأئمة (تکمله الوسائل)، مصحح محمد بن محمد الحسین القائینی، قم: معارف اسلامی امام رضا.
- ، (۱۴۲۵)، إثبات الهداء بالنصوص والمعجزات، بیروت: اعلمی.
- حسکانی، عیدالله بن احمد، (۱۴۱۱)، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تحقیق محمدباقر محمودی، تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
- خطابی، ابوسلیمان، (۱۴۰۲)، غریب الحدیث، تحقیق عبدالکریم ابراهیم الغرباوی و عبدالقیوم عبدرب النبی، بی‌جا: دارالفکر.
- خصیبی، حسین بن حمدان، (۱۴۱۹)، الهدایه الکبری، بیروت: البلاغ.
- خویی، سیدابوالقاسم، (۱۴۰۳)، معجم رجال الحدیث، بیروت: مدینه العلم.
- دارقطنی، ابوالحسن، (۱۴۰۶)، المؤتلف والمختلف، تحقیق موفق بن عبدالله، بیروت: دارالغرب السلامی.
- دروزة، محمدعزت، (۱۳۸۳)، التفسیر الحدیث، ج ۲، قاهره: دار إحياء الكتب العربیة.
- ذهبی، محمدحسین، (بی‌تا)، التفسیر والمفسرون؛ للذهبی، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- ، (۱۴۱۹)، تذکره الحفاظ، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- زرکشی، محمد بن عبدالله، (۱۴۱۰)، البرهان فی علوم القرآن، بیروت: دارالمعرفه.
- زمخشری، محمود، (۱۴۰۷)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۳، بیروت: دارالکتب العربی.
- سیوطی، جلال‌الدین، (۱۴۰۴)، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم: کتابخانه آیة‌الله مرعشی نجفی.
- شوشتری، نورالله، (۱۳۶۷)، الصوارم المهرقه فی نقد الصواعق المخرقه؛ لابن حجر الهیثمی، تحقیق: جلال‌الدین حسینی، تهران: مطبعه النهضه.
- صفار، محمد بن حسن، (۱۴۰۴)، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد، تحقیق محسن بن عباسعلی کوچه باغی، ج ۲، قم: مکتبه آیة‌الله المرعشی النجفی.
- طبرانی، سلیمان بن احمد، (بی‌تا)، المعجم الکبیر، تحقیق حمدی بن عبدالمجید السلفی، ج ۲، قاهره: مکتبه ابن تیمیة.
- طبری، ابوجعفر، (۱۴۱۲)، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دارالمعرفه.
- طبری، ابوجعفر، (۱۹۶۷)، تاریخ الأمم و الملوک، تحقیق محمد أبوالفضل ابراهیم، ج ۸، بیروت: دارالتراث.
- طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق محمدجواد بلاغی، ج ۳، تهران: ناصرخسرو.
- طوسی، محمد بن حسن، (بی‌تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- علی، جواد، (۱۹۷۸)، المفصل فی التاریخ العرب قبل الاسلام، بیروت: دارالعام للملایین، بغداد: مکتبه النهضه.
- عیاشی، محمد بن مسعود، (۱۳۸۰)، تفسیر العیاشی، تحقیق: هاشم رسولی محلاتی، تهران: المطبعه العلمیه.
- فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰)، مفاتیح الغیب، ج ۳، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- فیض کاشانی، ملامحسن، (۱۴۱۵)، تفسیر الصافی، تحقیق حسین اعلمی، ج ۲، تهران: مکتبه الصدر.
- قرطبی، محمد ابن احمد، (۱۳۶۴)، الجامع لاحکام القرآن، تهران: ناصرخسرو.

- . قسطلانی، شهاب‌الدین، (۱۳۲۳)، إرشاد الساری لشرح صحیح البخاری، چ ۷، مصر: المطبعة الكبرى الأميریة.
- . قمی، علی بن ابراهیم، (۱۳۶۳)، تفسیر القمی، طیب موسوی، چ ۳، قم: دارالکتاب، قم.
- . کوفی، فرات بن ابراهیم، (۱۴۱۰)، تفسیر فرات الکوفی، تحقیق محمد کاظم، تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
- . مجلسی، محمدتقی، (۱۴۰۶)، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، چ ۲، قم: کوشانبور.
- . مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳)، بحار الأنوار، تحقیق جمعی از محققان، چ ۲، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- . مسلم بن الحجاج، (بی تا)، المسند الصحیح، محقق: تحقیق محمدفؤاد عبدالباقی، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- . مشهدی، محمد، (۱۳۶۸)، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، تحقیق حسین درگاهی، تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
- . معارف، مجید، (۱۳۸۸)، تاریخ عمومی حدیث، چ ۱۰، تهران: کویر.
- . معرفت، محمدهادی، (۱۳۷۹)، تفسیر و مفسران، قم: مؤسسه فرهنگی التمهید.
- . مفید، محمد بن محمد، (۱۴۱۳)، إختصاص، مصحح علی اکبر غفاری، قم: المؤتمر العالمی لالقیة الشیخ المفید.
- . -----، (۱۴۱۳)، الأمالی (للمفید)، مصحح حسین استاد ولی و علی اکبر غفاری، قم: کنگره شیخ مفید.
- . نسائی، أبو عبدالرحمن، (۱۴۰۵)، فضائل الصحابة، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- . نعیم بن حماد، (۱۴۱۲)، کتاب الفتن، مصحح سمیرامین الزهیری، قاهره: مکتبة التوحید.
- . واقدی، محمد بن عمر، (۱۴۰۹)، کتاب المغازی، تحقیق مارسدن جونز، چ ۳، بیروت: الأعلمی.
- . ورام بن أبی فراس، (۱۴۱۰)، مجموعة ورام، قم: مکتبه فقیه.
- . هلالی، سلیم بن قیس، (۱۴۰۵)، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، مصحح محمد انصاری زنجانی خوئینی، قم: الهادی.
- . یثربی، سیدیحیی، (۱۳۹۱)، تفسیر روز، تهران: امیرکبیر.